

نشست بیست و نهم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر به خیر خدمت دوستان جلسه‌ی بیست و نهم را آغاز می‌کنیم. روی «تبیین ما» و «داشته‌ها و کارکردهای خدا» ذهنمان را فعال می‌کنیم. داشته‌ای که جلسه‌ی قبل بحثش را آغاز کردیم، دید روندی و سامان‌بخشی مرحله‌ای خدا بود که در این جلسه ان‌شاءالله آن را به پایان می‌رسانیم. در سه‌شنبه ۱۲ خرداد هستیم، به انتهای بهار نزدیک می‌شویم؛ ان‌شاءالله بحث‌هایمان هم بتواند مثل بهار باروری داشته باشد.

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با «او» را ذیل «باب بگشا» بررسی می‌کنیم. بخش اول را سریع مرور بکنیم. سیزده جلسه را به خودش اختصاص داد، یک درون‌کاوی و بعد از آن یک برون‌کاوی نیز کردیم.

از آغاز تا به اینجا؛

بحران رابطه

انفعال در هستی

عزم خروج از بحران و انفعال

متدی برای خروج

الگوی رابطه

اول گام: تبیین ره‌گشا

از بررسی و سرجمع شرایط درونی و بیرونی خودمان، از مدار کوچک و ریز تا مدار حداکثری، به بحرانی که در جامعه‌ی ما موج است، پی بردیم. مواقعی بوده که جامعه‌ی ما با کارهای پیشینی و انباشته‌ها، موج بودن دیگری را نشان داده، انگیزه‌ای و ملاتی آورده و روی انگیزه و ملات، مطالباتی سوار شده است.

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸ است.

ولی وضعیتی که دوران اخیر در آن به سر می‌بریم، دورانی بوده که تمّوج، تمّوج انفعال بوده، بحران رابطه به منفعل بودن ما در هستی انجامیده است و نمی‌توانیم خیلی در هستی فعال باشیم و پیرامون خودمان را به سمت تغییر پیش ببریم. با توجه به اینکه فلسفه آمدن هر انسانی به این جهان در هر گوشه‌ای که قرار دارد، شرکت در مدار تغییر و تحول هستی است، بنا نیست که در وضعیت بحران اتراق کند و با آن مأنوس شود، بلکه بنا بر آن است که از بحران، خروجی صورت گیرد و ما نیز به سنن انسان‌های پیش از خودمان پیوندیم.

برای اینکه این اتفاق رخ بدهد، به یک متدی نیاز داشتیم. برای ساخت‌وساز این متد به متدسازی انسان‌ها و هموعان خودمان نظر افکندیم؛ توصیه‌هایی که «او» در آیات ۱۸۰-۱۲۰ سوره‌ی آل‌عمران بعد از شکست احد کرده را بررسی نمودیم و نهایتاً آنچه از سرجمع تجارب انسانی و توصیه‌ی «او» که به ذهن محدود خودمان می‌رسد، و توانایی متوسط و کمتر از متوسط خودمان، به متدی دست یافتیم که سه طبقه را تشکیل می‌داد و مطبق بود. طبقه‌ی اول پیش‌نیاز یا پیشاتبیین، طبقه‌ی دوم تبیین بود که اکنون در آن قرار داریم و طبقه‌ی سوم هم پساتبیین است. در پیشاتبیین باید یک تکلیف روشن می‌شد که آیا ما در این جهان محصوریم و شرایط ما در این جهان شرایط از قبل رقم‌خورده‌ای است؟ آیا رابطه‌ی «او» که ما را به این جهان آورده، با ما رابطه‌ی رئیس قبیله و سرخ‌پوست یا ارباب و رعیتی است؟ یا نه، ما نیز می‌توانیم از ویژگی‌های «او» به سهم خودمان بهره ببریم؛ البته نه مانند «او»، بلکه در مدار خودمان، تا بتوانیم مثل «او» هستی را در پیرامون خودمان به پیش ببریم؟ لذا اتفاقی باید می‌افتاد و آن تصحیح ذهن در پیشاتبیین بود.

در تبیین دیدیم و می‌بینیم که توصیه می‌کند در بحران‌ها حداقل کار این است که بین دو مبنا قدم بردارید که در این قدم زدن حتماً چیزی عاید و حاصل می‌شود. یک مبنا‌ی کوچک خودتان هستید و مبنا‌ی بسط هم من هستیم. بررسی کردیم که آیا این توصیه‌ای که «او» به ما کرده،

تحقیقی بوده است؟ نمونه‌ای از تحقق و دستیابی در ذهن برای ما متصور هست یا نه؟

چند جلسه‌ای روی رابطه‌ی ابراهیم با «او» درنگ کردیم. ابراهیم خودش را مبنا فرض کرد، نه خودکم‌بین و نه خودبزرگ‌بین بود؛ بلکه به قدر خودش بها داد، به جبر پیرامونش تن نداد و درک و دریافت خودش را سرمایه‌ای قرار داد؛ با آن سرمایه آرام‌آرام شروع به کار با مادر و آذر و پیرامون کرد. جایی هم که نتوانست هجرت نمود و شرایط برایش با کمک «او» بهبود پیدا کرد و هم‌زمان نتوانست در یک پروژه‌ی مشارکتی با خدا، مؤسس محتوا، مناسک و بنای توحید شود. اکنون بحث این است که آیا می‌شود این الگو را روزآمد و به‌هنگام کرد یا نه؟ برای پیشبرد بحث، ببینیم آیا این رابطه فقط برای دوران ماقبل مدرن است یا در دوران جدید نیز می‌توان آن

مضامین را امروزی و بازسازی کرد یا نه؟ ضمن بحث به چند کلید رسیدیم. بخشی از این کلیدها ناشی از اشارات «او» در کتاب است و بخشی هم ناشی از فعال شدن ذهن جمع ما بود.

تبیین ره‌گشا؛

رابطه دوسویه؛ ما و «او»

سهم ما از هستی

دو نشانه؛ ما و کرانه‌ها

چهار متن؛ آفرینش، تاریخ، ماه انشاء «او»

پروژه‌ی مشترک

«او»؛ لبریز از داشته‌ها،

ما؛ سرشار از نیاز

وجه اول این است که رابطه‌ی بین ما و «او» قابل‌تصور نیست مگر اینکه دوسویه باشد. اصلاً حضور «او» در این جهان و شرح وظیفه‌ای که برای خودش در نظر گرفته، فعال شدن روی پدیده‌های فعال است. اگر ما هم با فعالیت خودمان یک سوی رابطه بشویم - که البته طبیعتاً بالانس برقرار نبوده و همانند الاکلنگ همیشه سنگینی به نفع وزن مخصوص اصلی هستی است - می‌توانیم تأثیرگذار شویم. ما نیز یک وزن مخصوص و محدودی برای خودمان داریم، اگر وزن مخصوص ما فعال و وزن مخصوص «او» نیز با ما فعال شود و یک رابطه‌ی دوسویه شکل بگیرد، آنگاه یک «ما» تشکیل می‌شود و یک «او».

آنچه از کتاب «او» و سیر تاریخ رقم‌خورده توسط انسان‌ها و تجربه‌ی خودمان می‌فهمیم این است که «او» برای ما در این سطح از هستی، سهمی اختصاص داده است. ضمن اینکه همه‌ی هستی تمام و کمال در ید قدرت «او» است، اما به دلیل اینکه انحصارطلب نیست و سفره‌ی مشارکتی برای همه باز کرده، از جمله سهمی را هم متناسب با قدر، قد و قواره و فسفری که مصرف می‌کنیم، به ما اختصاص می‌دهد.

در مدار سوم، توصیه‌ی «او» است؛ می‌گوید اگر خواستید دست به تبیین بزنید و رابطه‌تان با من را فهم و فعال کنید، دو نشانه دارید؛ یکی خودتان هستید (انفس) و یکی هم «آفاق» که کرانه‌ها هستند. از تدقیق و تأمل بر خودتان و پیراموتان، می‌توانید روان‌تر و روغن‌کاری‌شده‌تر، سیر تبیین را طی کنید.

اگر ما بخواهیم سیر تبیین را طی کنیم، صرفاً به ذهن خودمان نمی‌توانیم متکی باشیم. چهار متن را برای این تدقیق‌گزینش کردیم: متن بزرگ کتاب آفرینش، کتاب تاریخ که محصول بشر

است و سنت‌های «او» هم در آن دخیل است، کتاب خودمان، فرد خودمان، جمع خودمان و نهایتاً کتاب آخر که انشاء «او» است. از چهار متن و آن گزاره‌های قبلی درک می‌کنیم که می‌توان با «او» پروژه‌ی مشترک پیش برد و اجرا کرد؛ کما اینکه قبل از ما این پروژه‌ها پیش رفته است، همزمان با ما هم در حال پیش‌روی است. ما نیز به سهم خودمان می‌توانیم پروژه‌ای تعریف کنیم، از جمله این تجمع می‌تواند یک پروژه تلقی شود.

حال اگر که رابطه فعال و دوسویه باشد و ما نیز خودمان را صاحب سهم از هستی بدانیم، به درون خودمان نظر بیفکنیم و به کرانه‌ها هم نظر اندازیم، چهار متن را خوب واریسی کنیم و بجوریم و به آستانه‌ی پروژه‌ی مشترک با «او» برسیم، «او» لبریز از داشته‌هاست - داشته‌هایی که از آن بحث می‌کنیم - ما هم سرشار از نیاز هستیم. می‌رسیم به داشته‌ها:

تبیین؛ داشته‌ها و کارکردهای «او»

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

✓ خدای استراتژ

داشته‌ی اول مورد بررسی که یک جلسه روی آن ایستادیم، توان طراحی و مهندسی خدا بود. جلسات بعد را به خدای خالق و خدایی که به خلق اول اکتفا نکرده و اهل خلق جدید است، اختصاص دادیم. کارگاه کماکان فعال و سه‌شیف است؛ با توجه به اینکه روز «او»، از روز ما بسیط‌تر و کیفی‌تر است، ولی تعطیلی‌بردار نیست و به قول خودش بی‌خستگی و بی‌خواب‌زدگی این کارگاه فعال است. انسان‌هایی که توانسته‌اند دور و بر خودشان را تغییر بدهند و به درخت توت بهاری تکانه‌ای بدهند که هم زبان خودشان و هم دهان دوران و شرایط شیرین شود، انسان‌هایی از گونه‌ی خدا بودند. خدا اهل خواب نیست، ولی بالاخره انسان به یک چرتکی نیاز دارد؛ آن انسان‌ها هم تمام‌وقت و عرق‌ریزان و دوان‌دوان‌اند؛ مثل خود «او» که کارگاه را فعال نگه داشته و ملات فعال بودنش را همیشه فراهم کرده است.

بعد از خدای خالق رسیدیم به خدای استراتژ. خدایی که افق دارد، خودبه‌خودی بر اساس صدفه و تصادف عمل نمی‌کند، از قبل طرحی دارد و برای طرح‌هایش مجری در نظر می‌گیرد. برای اینکه ببینیم این درهم‌تنیدگی ایده‌ی «او» با یک مجری انسانی به چه ترتیبی است، نه جلسه سوره‌ی طه را وسط گذاشتیم و در کنارش سوره اعراف، شعراء و سایر آیات منتشر در کتاب آخر را که حول پروژه‌ی مشترک خدا و موسی در مواجهه با مصر آن زمان و محور تشکیلاتی و ایدئولوژیکش که فرعون بود، بررسی کردیم.

نشست بیست و نهم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲) ۵۳

حال آمده‌ایم ببینیم این خدایی که افق دارد و طراح است، آیا در درون این ترسیم افق دار و طراحی‌هایش به مرحله‌بندی، به بندبند کردن و به مفصل مفصل کردن قائل هست یا نه؟ و اگر قائل هست، این هندسه‌ی بندبند چه نفعی می‌تواند به حال امروز ما داشته باشد؟

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲)

جلسه‌ی قبل روی «خدای در روند» ایستادیم؛ خدایی که روندها را رقم می‌زند و در دل روند، مرحله‌بند و استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله است. «او» استاد هستی است، نه ما اهل مداهنه هستیم نه «او» نیاز به مداهنه دارد، ولی وقتی دقیق می‌شویم به ساخت‌وساز درون هستی و سیر تاریخ و ژن خودمان و مهندسی ساختمان ذهن و اندام‌واره‌ی خودمان، و از طرفی کتاب آخر را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در حوزه‌های مختلف دست به آفرینش زده، این آفرینش‌ها هم روند داشته و هم درون خودش مرحله‌دار بوده است. لذا به این اعتبار، استادکار روند فرآوری است. در چند حوزه فهرست تهیه کردیم که دو مورد اول را هفته‌ی پیش مرور نمودیم:

تبیین؛

خدای در روند، مرحله‌بند

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله در

(خلق کل) آفرینش هستی

(خلق سوژه) خلقت انسان

(خلق ایده) پیام‌رسانی دورانی

(خلق اندیشه) روش فروفرستی کتاب آخر

(خلق پروژه) اکمال- اتمام پروژه‌ی نو

(خلق روش) مواجهه با فرهنگ جاری

رویاری با حوزه‌های خرد

از کلان به خرد، خدا اهل رقم زدن روندهای کلان تا روندهای خرد است. روندهای کلان عبارتند از: آفرینش هستی، خلق انسان یا خلقت انسان، پیام‌رسانی دورانی و مرحله‌به‌مرحله که امروز روی آن تدقیق می‌کنیم، روش فروفرستی کتاب آخر، اتمام و اکمال پروژه‌ی نو که آخرین مذهب بوده است. سطح خرد هم که مواجهه با فرهنگ جاری روزمان و رویاری با حوزه‌های خرد بوده است. لذا یک خلق کل داریم، کلان‌ترین خلق که آفرینش است؛ خلق

سوژه هم به اعتقاد «او» و هم به درک خودمان و هم با پژوهش‌هایی که بشر انجام داده، کیفی‌ترین و عالی‌ترین پدیده‌ی کل هستی است. وجه بعدی خلق ایده است؛ پیام‌های دورانی را می‌شود ایده تلقی کرد. وجه چهارم خلق اندیشه است که مستتر و مندرج در کتاب آخر است. مذهب آخر هم پروژه‌ای است که امروز بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که آغازی و پایانی متناسب با سیر پیشرفت خودش داشته است. و آخری هم خلق روش است.

جلسه‌ی پیش عنوان شد که در کتاب آخر، کلیدواژه‌هایی است مثل «ف» و «نم» که با ادبیات خودمان می‌شود مرحله؛ مرحله به مفهوم اقامتگاه، سفره‌ای پهن شد، از گذرگاهی عبور شد. یا رحلی که در مساجد قرآن روی آن می‌گذارند، کتاب در یک مرحله روی آن قرار می‌گیرد؛ کتاب را که از رویش برداریم، رحل هم بسته می‌شود. یا وقتی می‌گویند کسی رحلت کرد یا می‌گویند راحل، یعنی کسی که رسید به سفره‌ی آخر، منزل آخر و بناست که در آنجا اقامت ابدی داشته باشد.

در این چارچوب هفت - هشت طبقه‌ای، یک طراحی کلان، یک مفصل‌بندی و بندبندی وجود دارد. در همه‌ی این گونه‌های آفرینش - از آفرینش کل تا آخری که آفرینش تکنیک است - می‌بینیم که مراحل وجود دارد و ضمناً این مراحل با هم هارمونی‌هایی هم دارند. هنوز در فضای جلسه‌ی قبل هستیم:

آفرینش هستی (خلق کل)

آفرینش

در خلل

یک روند

مرحله‌دار

گاه‌بار

از کتاب آخر که حالت گزارش از طبیعت، تاریخ، انسان، وحی و دیگر مضامین خرد و ریز دارد، دریافتیم که آفرینش هستی یا خلق کل، در خلل یک روندی صورت گرفته که آن روند مرحله‌دار و گاه‌بار بوده است. آن چنان که به ما در آن گزارش اطلاع می‌دهد، ابتدا یک هم‌پیوندی بین زمین و آسمان وجود داشته و با هم در تنیده بوده‌اند و بعد به تفکیک می‌رسند؛ بعد از تفکیک، زمین شکل می‌گیرد و بعد به ترتیب آسمان‌ها، تزیین آسمان‌ها، بارش و نهایتاً رویش شکل می‌گیرد. لذا روندی با مراحل تعبیه‌شده در آن و دارای گاه و بزرگه وجود داشته است. خلق خودمان که سوژه‌ی اصلی این هستی هستیم نیز مراحل خاص خودش را دارد که هنرریزانه و زبردستانه بود:

خلقت انسان (خلق سوژه)

هنر ریزانه، ماهرانه؛

- از یگانگی تا زوجیت تا محصول مشترک
- از خاک تا مرگ
- از مرگ تا رستخیز
- از آفرینش تا رهنمونی
- از خوانندگی تا به‌کارگیری

ابتدا توضیح می‌دهد که نفس واحدی بودید، از یگانگی تا زوجیت پیش آمدید؛ بعد از زوجیت حواس سبک‌بار می‌شود، بعد سنگین‌بار می‌شود، بعد فرزندشان محصول مشترک زوجی است که ابتدا نفس واحدی بودند. سیر از خاک تا مرگ بیان می‌شود، سیر از مرگ تا رستاخیز و سیر از آفرینش تا رهنمونی (خلقی صورت گرفت، تسویه‌ای شد، هدایتی شد که در سوره‌ی اعلیٰ مرور کردیم)؛ و نهایتاً انسانی که این سیرها را طی می‌کند، که سمبل آن آخرین پیامبر بود، سیر از خوانندگی تا به‌کارگیری آنچه آموخته در پروژه و پروسه را طی می‌کند.

امروز وارد تیتراژ سوم می‌شویم. «او» در موضع خلق پیام و همچنین در موضع نشر آن نیز هست. این طور که توضیح داده و در تاریخ هم آمده، فصل به فصل پیامی منتشر کرده است. به اعتباری، فصل‌نامه‌ای منتشر می‌کند که به ضرورت و مناسبت، پیام‌های خاص خودش را دارد. به نظر من این پیام‌رسانی نوبه‌نو خیلی جای کار و دقت دارد.

پیام‌رسانی دورانی (خلق ایده)

پیام‌رسانی، نوبه‌نو است؛

۲/ انبیاء:

مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدِّثٍ إِلَّا سَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ

هیچ یادآوری [پیام اصلاحی] نوینی از جانب پروردگارشان بدیشان نمی‌رسد، مگر اینکه بازی‌کنان گوش فرادهند.

پیام‌ها بزنگاهی است؛

درک عام از وجود:

پیام‌های اصلی در شرایط فساد همه‌گیر

انحراف ویژه از متن فطرت

یک آیه در سوره‌ی انبیاء کلید است: «مَا بِأَتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ هَلْعَبُونَ»؛ یعنی، هیچ یادآوری یا پیام اصلاحی نوینی از جانب پروردگارتان به ایشان نمی‌رسد، مگر اینکه بازی‌کنان گوش فرا دهند. این آیه دال بر این است که مرحله‌به‌مرحله، رحل‌به‌رحل و سفره‌به‌سفره پیام آمده است. این پیام‌ها بزنگاهی است و آنچه ما به‌طور عام از سوره‌های اصلی اعراف و هود درک می‌کنیم، این است که پیام‌های اصلی در شرایطی که فساد همه‌گیر و یک مه پر غلظتی بر جامعه فراگیر شده و در انسان‌های آن دوران انحراف و ویژه‌ای از متن فطرتشان صورت گرفته و نهایتاً دوران آیین پدران سر آمده است، بزنگاهی صورت می‌گیرد که در آن بزنگاه، پیام نوساطع می‌شود:

بزنگاه‌ها :

نوح بر قوم نوح
 هود بر قوم عاد
 صالح بر قوم ثمود
 لوط بر قوم لوط
 شعیب بر قوم مدین

از اعراف، هود و مؤمنون و شعراء درمی‌یابیم که در این بزنگاه‌ها نوح که از آمادگی‌های ویژه‌ای برخوردار بوده و خدا هم تقویت و تجهیزش کرده، بر قوم خودش ظهور می‌کند، هود بر قوم عاد، صالح بر قوم ثمود، لوط بر قوم لوط و شعیب بر قوم مدین ظهور می‌کنند. حال، همه‌ی این صاحبان پیام که از آن‌ها یاد می‌کنیم و پیش از آنان و پس از آنان تا صاحب پیام آخر، همگی یک‌جان‌پیمای داشتند:

جان پیام‌ها؛ تأکیدی بر توحید، تلنگری بر فطرت

سرمشق عام پیام‌داران - بارداران :

۶۲ / اعراف :

أَتْلُفُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَصْحَ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پیام‌های باردار پروردگaram را به روشنی به شما انتقال می‌دهم و حداکثر خیر شما می‌جویم و [در این بزنگاه] مجموعه دانشی از او دارم که شما را بر آن علمی نیست.

جان‌پیامشان تأکید بر توحید و تلنگر بر فطرت بوده و مجموعشان یک سرمشق عام دارند که در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی اعراف می‌توانیم آن را پی‌جویی کنیم: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَصْحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». از زبان نوح است: پیام‌های باردار پروردگارم را به روشنی به شما انتقال می‌دهم و حداکثر خیر شما را می‌جویم و در این بزنگاه مجموعه‌ی دانشی از «او» دارم که شما را بر آن علمی نیست. در این بزنگاه هر کس ظهور می‌کند با این کوله‌بار می‌آید: پیامی دارد، بنا است که پیام را به روشنی به دوران خودش انتقال بدهد و گزینه‌ی مرجح را برای آن‌ها ترسیم کند؛ گزینه‌ی مرجحی که خیر و ورود به مرحله‌ی کیفی از حیات است. هر کدام از این‌ها به زبان خودشان رسالت و بارداریشان را اذعان می‌کنند؛ در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی هود، نوح تصریح می‌کند:

۲۵ / هود : نوح :

...إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ [من از سوی او] انذاردهنده‌ای روشن‌گویم برای شما

در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی هود، از زبان صالح پیام را بیان می‌کند:

۶۱ / هود : صالح :

وَإِلَىٰ نُوْحٍ أَخَاهُ صَالِحٍ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكَ فِيهَا فَاسْتَنْفِرُوا لَكُمْ تُوبَاتِي إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

و به سوی [قوم] نوح، برادرشان صالح را راهی کردیم. [صالح] گفت: «ای قوم من! با «او» رابطه‌ای نرم پیشه کنید. موجود نیست معبودی جز «او». «هم «او» شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش طلبید، به سویش بازگردید. پروردگار من نزدیک‌دست و پذیراست.»

در دوره‌ای که آیین پدران غالب، فطرت‌زنگار گرفته و فضای اجتماعی از مه‌غلیظ مسموم است، در این شرایط تلنگری می‌زند و می‌گوید «او» نقش مربی و آموزشی دارد، نزدیک‌دست و پذیرا و اجابت‌کننده هم است. و آخر، در آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی هود، شعیب هم از زبان خودش بیان می‌کند:

۹۰ / هود : شعیب :

وَاسْتَنْفِرُوا لَكُمْ تُوبَاتِي إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

«و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است.»

در این مراحل بنا است که صاحبان پیام شریطی برای بازگشت انسان به فطرت خودش و به سمت «او» فراهم کنند. آیات و گزاره‌ها را پی‌گیری کردیم، این مراحل رقم می‌خورد، انسان‌ها چطور با این مراحل برخورد می‌کنند؟ فراز آیات ۱۸۵-۱۸۱ اعراف از پنج آیه تشکیل می‌شود:

مرحله‌ی مواجهه با پیام‌ها در بزرنگاه‌ها:

۱۸۵-۱۸۱ اعراف :

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأَمْلِي لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بَصَّحْتَهُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بِهِ عَدُوٌّ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵)

و از کسانی که آفریده‌ایم، مجموعه‌هایی راه می‌گیرند و به جانب حقیقت گام می‌نهند و به آن به اعتدال می‌رسند. (۱۸۱) و کسانی که [کنه حقیقت] نشانه‌ها را تکذیب کردند، به تدریج، از جایی که نمی‌دانند با آنان برخورد می‌کنیم. (۱۸۲) و به آنان [مدت زمانی] مهلت می‌دهم زیرا که نقشه‌ی من متین و استوار است. (۱۸۳) آیا آنان تفکر نورزیده‌اند که که هم صحبت آنان هیچ جنونی ندارد! او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست. (۱۸۴) آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و [به عقل] نظر نینداخته‌اند و در هر آنچه خدای آفریده و اینکه شاید اجلسان [مهلت ویژه‌شان] نزدیک شده باشد؟ پس به کدام پیام نو، بعد از آن ایمان می‌آورند؟ (۱۸۵)

این مجموعه آیات (۵ آیه) دو گونه‌ی اصلی برخورد مردمان یا مجموعه‌های انسانی با مرحله و پیام مرحله‌ای را نشان می‌دهد. این آیات دال بر این است که پیام دورانی بالذاته رهیافت می‌شود و انسان را به مرحله‌ی کیفی رهنمون می‌کند، مگر اینکه کسی خودش نخواهد. از آیات ۳۴ و ۳۵ اعراف می‌توانیم درک کنیم که این مرحله برای مخاطبان فرصت ویژه‌ای است:

ویژه‌فرصت‌ها برای مخاطبان:

۳۵-۳۴ اعراف :

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴)
يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا بِأَيِّدِنَاكُمْ زُلُومٌ مِنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا فَتَمَرَّاتٍ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵)

و برای هر مجموعه‌ی انسانی، مهلتی [در پی ویژه‌فرصت‌ها] است. آن هنگام که سرآمد آن فرارسد، توان آن ندارند که لحظه‌ای آن را به پس اندازند یا به پیش آورند.

فرزندان آدم، چون پیام‌دارانی از [جنس و نوع] خود شما بر شما وارد شدند و نشانه‌های مرا بر شما بخوانند، پس هر که حریم پیشه کند و اصلاح جوید، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند.

سوره‌ی هود، سوره‌ی فلسفه تاریخ است؛ یعنی، سوره‌ی چرایی‌ها، توضیح‌ها و حکمت‌ها است؛ سمت، جان، روح و دینامیسم تاریخ را بیان می‌کند. در آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی هود، خدا روی سخن با آخرین پیامبر دارد. اگر قبل و بعد آن را هم نگاه کنیم خدا به حضرت محمد خیلی خودمانی و آموزشی توضیح می‌دهد که:

کارکرد خوانش مواجهه‌ها با پیام‌ها:

۱۰۰ / هود:

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْاٰقُرٰی نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْهَا قٰآئِمٌ وَّحٰصِیْدٌ (۱۰۰)

این، از آن ویژه‌خبرهای آن شهرهاست که بر تو قرائت می‌کنیم. برخی از آن‌ها [هنوز] بر سر پا مانده و بعضی بر باد رفته‌اند.

برای پیغمبر توضیح می‌دهد که واکنش این مجموعه‌ها در مراحل خاص ساطع شدن پیام چه بود. برخی پیام را درک کردند که مایه‌ی رهیافتشان شد و به اعتبار آن درک، پایدار و باقی ماندند و مقوم‌های درونی پیدا کردند، بعضی هم اعتناء نکردند، نخواستند راهشان را عوض و به دوران نو قدم بگذارند، نخواستند به مرحله‌ی حیات کیفی وارد شوند؛ لذا، بر باد رفتند، حصین شدند و از ایوان تاریخ خودشان را به بیرون انداختند.

از آیاتی که پشت سر هم آمد و برخی مربوط به سوره‌ی هود بود، از آیه‌ی ۱۰۰ و قبل آن تا ۱۱۲ می‌خواهد به این برسد: همه‌ی این روایت‌ها برای چیست؟ و ویژه‌پیام این روایت‌ها برای محمد(ص) که صاحب خبر است و برای مخاطبان محمد(ص) از آن زمان تا اکنون که ما هم هستیم، چیست؟ ما نیز به سهم و در حد خودمان می‌توانیم صاحب خبر، پیام و بار باشیم. به محمد(ص) و به همه ما تصریح می‌کند، اکنون که سیر تاریخ را دیدید، دقت کنید که برخی این سیر را جدی گرفتند و پیام‌هایش را به دیده‌ی دقت و نظر نگریستند، بار برداشتند و از پیام‌های دورانی ثمر گرفتند و به مقوم‌های درونی رسیدند.

به حضرت محمد توضیح می‌دهد، اکنون که پروژه‌ای را تعریف و پروسه‌ای را شروع کرده‌ای و در کمرکش و میانه‌ی آن هستی، پیام آنچه برای تو و برای مخاطبان تو - که آن‌ها هم می‌توانند صاحب پیام و خبر باشند - روایت شد، این است:

ویژه پیام روایت‌ها:

۱۱۲ / هود :

فَأَسْقِمُ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْفُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

پس، همان گونه که به تو تأکید خاص صورت گرفته است، پایدار و مستقیم باش، و هر که با تو بازگشت کرده، چنین کند، و از حد خویش بیرون مروید چرا که «او» به آنچه عمل می‌کنند، بیناست و به دیده‌ی بصیرت می‌نگرد.

روند را طی کن، روند مرحله به مرحله است. مرحله‌ای زبر است، مرحله‌ای، مرحله‌ی آسودگی است؛ صرفاً به این مرحله‌ای که در آن هستی، نگاه نکن. سیر را بین و مرحله به مرحله پیش برو، و هر که با تو به پروژه، فطرت بازگشت کرده، چنین کند؛ یعنی، آن‌ها هم استقامت پیشه کنند، بنده بند مراحل را با حوصله طی کنند، از مرارت نهراسند، از حد خویش بیرون نروند، طغیان نکنند، جوش نیاورند، نبرند، خسته نشوند، در حد خودشان باقی بمانند. «او» ناظر بر پروژه‌ی شماست و به آنچه شما عمل می‌کنید، بر مسیری که پیش می‌روید و بر کاروانی که چرخش را به گردش در می‌آورید، بصیرت و نظارت دارد.

پیام داران ارشد و مراحل انتقال پیام و بار؛

ابراهیم، موسی، محمد (ص)

اول مرحله - نشر محدود - مخفی : هسته

دوم مرحله - پیرامون نزدیک و کمتر علنی : مدار

سوم مرحله - علنی : حوزه

چهارم مرحله - دورانی : عرصه

این مهم است! خود این پیامبران ارشد در انتقال پیام هم به عقل و درایت خودشان و هم به کمک «او» مرحله‌ی را تعبیه کردند. یعنی، نخواستند همه‌ی بار را یک‌جا بر زمین بگذارند. در بازار یا بارانداز، وقتی بارکشی خسته می‌شود، بار را به شدت به زمین می‌کوبد، دیگر معلوم نیست آن بار، بار باشد. آن پیام [که بر زمین کوبیده شود] هم دیگر معلوم نیست پیام باشد.

اینجا هم از توجه به آنچه ما از روایت‌های خدا در کتاب گزارش آخر درک می‌کنیم و هم از توجه به تایخ‌نگاری‌های مذهبی‌ها و یا غیر مذهبی‌ها که برای این پیام‌داران ارشد شده و بیرون از قرآن است، درمی‌یابیم که سیری را که طی کردند - سیر موسی، ابراهیم و سیر پیامبر آخر - این‌گونه بود که پروژه‌ی پیام‌رسانی را تقسیم بندی کردند.

در مرحله‌ی اول، همه‌ی آن‌ها نشر محدودی داشتند، مخفی کار کردند. در مرحله‌ی دوم با پیرامون نزدیک خودشان پیوند خوردند و باز کمتر علنی و به‌صورت نیمه‌مخفی بودند. در مرحله‌ی سوم با هزینه‌های خاص و اصطکاک‌های خاص خودش، علنی می‌شوند. در مرحله‌ی چهارم، پیامشان دورانی است و دیگر از حوزه‌ی خودشان بیرون می‌زند. لذا در مرحله‌ی اول، همه‌ی آن‌ها هسته بودند. در ابتدا ابراهیم با مادر و بعد با آزر است. موسی با مادر و پدر و بعد با هارون است.

در مرحله‌ی بعد، پیرامون نزدیک است. آیه‌ای که در سوره‌ی شعراء است و تصریح می‌کند: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» راه‌حل تشکیلاتی به محمد می‌دهد؛ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی، حالا که آن هسته را تشکیل دادی، در مرحله‌ی دوم، که می‌خواهی مدار بزنی [پیرامون نزدیک را پوشش بده]. خدا توضیح می‌دهد مرحله‌ی اول تمام شد. مرحله‌ی کاملاً مخفی که هسته بودی و افرادی مثل همسرت و علی که از خصیصین و رازدان‌های تو بودند را دعوتشان کردی، تمام شد. با دو نفر و سه نفر نمی‌شود تموج راه انداخت؛ از آن‌ها بیرون بزن و پیرامون خودت و نزدیک‌ترین‌ها درعشیره‌ی خودت را پوشش بده. «وَ اخْفِضْ» یعنی باز هم در مدار مخفی - علنی با آن‌ها مدارا کن، سر فرود آر، هوای آن‌ها را داشته باش، با آن‌ها نجوا کن، کار توضیحی انجام بده و آن‌ها را آموزش بده؛ مدار تشکیل بده. مرحله‌ی سوم، دیگر علنی شده و حوزه تشکیل می‌شود. هر کدام از پیام‌داران ارشد صاحب تشکیلاتی می‌شوند، پیرامونی پیدا می‌کنند و نهایتاً با طولانی‌تر شدن مرحله‌شان از حوزه پا فراتر می‌گذارند و به عرصه‌ی بزرگ و بزرگ‌تر رهنمون می‌شوند.

پیام‌رسانی دورانی (خلق ایده)؛

انتشار نوبه‌نو

ارتباط بزنگاهی

منظرگاه‌های فرصت‌آفرین - مرحله‌زن

مرحله‌ی مواجهه با منظرگاه‌ها

کار بست روایت بزنگاه‌ها - مرحله‌ها

مراحل انتقال پیام مرتبط با ظرفیت‌ها

از این پیام‌رسانی دورانی و خلق ایده و از مجموعه‌ی نشانه‌ها و گزاره‌هایی که برای بررسی ما گزارش شده، درک می‌کنیم که انتشار، نوبه‌نو و فصل‌به‌فصل بوده است. هر زمان که دین و آیین پدران به سر آمده، مه غلیظی جامعه را گرفته، فساد قبیله‌ای به وجود آمده و صاحبان فطرت در حد اقلیت ظاهر شدند و نمی‌توانستند بر اکثریت تأثیر بگذارند، پیام نو می‌آید و فصل انتشار فرامی‌رسد. فلسفه‌ی وحی نوبه‌نو تا مرحله‌ی کتاب آخر این بوده است.

صاحبان پیام با دوران و پیرامون خودشان ارتباط‌های بزنگاهی ایجاد می‌کنند. بنا بوده خود پیام هم از طریق آن‌ها در بزنگاه ارتباط ایجاد کند و بر فطرت‌ها تلنگر و شوکی وارد کند - بر فطرت‌هایی که هنوز ته‌فعالیت‌هایی دارند. در این مرحله منظرگاه‌هایی برای مخاطبین باز و دریچه‌هایی تعبیه می‌شود که فرصت‌آفرین است؛ مرحله‌ای را برایشان رقم می‌زند که بتوانند از این دوران به دوران کیفی‌تر، پرتحرک‌تر، دینامیک‌تر و سرزنده‌تر عبور کنند.

طبیعتاً در این مرحله، یک مرحله‌ای هم برای خود انسان و مجموعه‌های انسانی باز می‌شود که چگونه با این منظرگاه‌ها مواجهه پیدا بکنند. بخشی آن را جدی می‌گیرند و با منظرگاه‌ها برخورد فعال می‌کنند، برخی نیز خشی برخورد می‌کنند یا جدی نمی‌گیرند و پنجره را به روی خودشان و ظرفیت‌هایشان می‌بندند. آخر الامر این روایت‌ها یا «نَقْضُ عَلَیْكَ» که خدا برای پیامبر آخرش و به تبع آن برای ما می‌گوید، دارای این کاربست است که ما آمادگی داشته باشیم با روندهای پیش روی خودمان، مرحله‌بندی‌شده برخورد کنیم و پیش برویم.

روش فروفرستی کتاب آخر (خلق اندیشه)؛

تلاقی «طلایه» با مرحله‌ی نبی:

تقاطع برآمد تقاضا

با

اول شعاع عرضه

سربه‌سری تعمق

با

قرائت

بعد از این، به روش یا مهندسی فروفرستی کتاب آخر می‌رسیم؛ اینکه خدا کتاب آخر را چطور مهندسی‌شده فرو فرستاد؟ یا مقدمتاً در مرحله‌ی آخر که ارسال وحی با آن مکانیسم خاص است، یک تلاقی صورت می‌گیرد. تلاقی طلایه با مرحله‌ی نبی. نبی؛ یعنی، صاحب خبر؛ به این معنی که قبل از رسیدن وحی به او، خودش با تلاشی که کرده آرام‌آرام صاحب اخباری شده

است. [حافظ]^۱ می‌گوید: «ای بی‌خبر بکوش تا صاحب‌خبر شوی». محمد نیز در ابتدا یک بی‌خبری بوده مثل سایر بی‌خبران قوم خودش؛ ولی تکاپو می‌کرده و راه می‌جسته برای اینکه به اخباری از این هستی دست پیدا کند. در سال‌های آخر قبل از وحی، به تبعیت از سنت حنفاء یا پاک‌دینان، خودش داشته به اخباری دست پیدا می‌کرده است - می‌گویند حنیف یعنی مردان متن، مردانی که در پی حقیقت‌اند، حق‌گرا هستند و قبل از دین، موحد بوده‌اند که سرآمدشان ابراهیم است. قبل از اینکه دین آخر بیاید، بزرگانی از قوم قریش که خوددار و اهل طمانینه بودند و ضمناً درون‌گرا و تشکیلاتی نیز بودند، خیلی تموج بیرونی نداشتند، دو ماه در سال را از پیرامون می‌کنند و خلوتی، نجوایی، خواب و خور کمی و درک و دریافت‌هایی داشتند. پیغمبر در این سیر و سلوک‌هایی که قرار داشته، خودش آرام‌آرام داشته صاحب‌خبر می‌شده است. کما اینکه ابراهیم هم قبل از وحی صاحب‌خبر شده بود؛ موسی هم قبل از وحی صاحب‌خبر خودش شده بود و تشکیلاتش را برای مواجهه با فرعون درست کرده بود، منتها روشش مشکل داشت.

اینجا مهم است که طلایه‌ی اول وحی که «اَقْرَأْ» است، با مرحله نبی - نه تصادف و صدفه - بلکه تلاقی پیدا می‌کند. یعنی، نبی فعال بوده، تقاضایش انباشته شده و برآمده، و خدا هم با این تقاضا برخورد کیفی و فعال می‌کند و اول شعاع عرضه‌اش را ساطع می‌کند. اینجا پیغمبر با وجود خودش پژواک می‌کرده که من خواهنده‌ام، خدا هم می‌گوید من هم دارنده‌ام. او می‌گوید من خواهانم، خدا هم می‌گوید من هم عرضه‌کننده‌ام. یعنی، هر زمان که نیاز صاحب‌خبر با نیاز دوران و با طراحی خدا تلاقی پیدا کند، وحی آمده است. این قدر که از کتاب می‌فهمیم و تاریخ را نیز می‌خوانیم، سه اتفاق باید رخ می‌داده است: نیاز دوران و طراحی خدا بوده و سوم این‌که بالاخره باید کسی پیدا شده باشد که زمین‌تمرینی برای خودش در نظر گرفته، تکاپو کرده و به سرفصل تقاضا رسیده باشد. نبی که خودش مستقل از خدا، صاحب‌اخبار اولیه شده، صاحب‌تقاضا است؛ جامعه هم صاحب‌نیاز، خدا هم صاحب‌ایده است. هنگامی که ایده و نیاز کلان و تقاضای خاص با هم سر سه‌راهی کیفی تاریخ برخورد می‌کنند، وحی ساطع می‌شود.

لذا در نقطه‌ای که بر پیامبر وحی ساطع شد، به قول اقتصادی‌ها «نقطه‌ی سر به سر» بود. نقطه‌ی سر به سر را در اقتصاد، فقط در عرضه و تقاضای مادی در نظر می‌گیرند. در این سیر خدا نیز برای خودش نقطه‌ی سر به سر دارد؛ در منحنی‌اش می‌بیند که بالاخره یکی اهل تکاپو است، باریکس می‌رود و خودش را بالا می‌کشد، ذهن را فعال کرده، فسفری مصرف می‌کند و

۱. در سخنرانی مولوی ذکر شده که حافظ صحیح است.

دغدغه‌ای، تپشی، عرقی، بی‌خوابی و التهایی و ... دارد؛ یعنی، او جدی و تقاضادار است، خدا نیز جدی و عرضه‌کننده است. از این دو سیر به‌جد، از آن تقاضا و از این عرضه، نقطه‌ی سربه‌سری ایجاد می‌شود. نقطه‌ی سربه‌سر برای موسی، ابراهیم، محمد، گاندی و حنیف‌نژاد ایجاد شد؛ برای هر کدام از ما که نیز در این فضا هستیم، ایجاد می‌شود. آن‌ها هم آدم‌های محیرالعقولی نبودند، حتی انبیاء.

هنگام شکل‌گیری سربه‌سر، حضرت محمد در نقطه‌ی کیفی تعمق بوده؛ یعنی، آینه‌اش کاملاً مقعر و در قعر خودش و در قعر هستی فرو رفته است؛ خدا نیز با قرانت، با او برخورد می‌کند. او اهل تعمق و در پی متنی بوده است، فهمیده متنی هست؛ همه‌ی جهان حاشیه نیست که صرفاً قریشی باشد و سرکوبی و تجارتی و زن‌کشی و مردسالاری و ... این‌ها حاشیه است؛ ولی یک متن و حقیقتی هست، [پیامبر] به متن رجوع می‌کرده است. خدا هم الی‌ماشاءالله متن می‌دهد ما نیز الی‌ماشاءالله متن در اختیارمان است. همین چهار متن خودش یک عمر اتاق پژوهش و کتابخانه است.

خدا می‌بیند که او اهل تدقیق و تعمق، در خود فرو رفتن، در عمق رفتن و لباس غواصی پوشیدن و به عمق ۳۰۰۰ متری راه بردن است؛ به آب‌تنی و دست در دریا کردن و به تن مالیدن بسنده نمی‌کند که تا یک نیم‌موجی آمد و پا را خیس کرد، کنار بکشد؛ بلکه اهل از موج نترسیدن و اهل شناست و اهل رفتن به عمق و اهل رجوع به متن است. متن در اختیارش می‌گذارد. حال، متنی که در اختیار او می‌گذارد، در اختیار دوران و تا امروز، در اختیار ما نیز هست. لذا، این نقطه‌ی سربه‌سر یا نقطه‌ی تلاقی تعمق پیغمبر با عرضه‌ی اول یا گزاره‌ی اول است.

اگر به کتاب آخر نگاه کنیم، ما می‌توانیم با فهم نسیمان که مشمول آزمون و خطا است [آن را بفهمیم]. این درک، پیش‌نویسی است برای فکر کردن، اما بالاخره فهم ما و حق ماست؛ این سی سال حداکثر تلاش ایدئولوژیک و تشکیلاتی صورت گرفت برای اینکه به نقطه‌ی سربه‌سر برسیم و برعکس به نقطه‌ی صفر و زیر صفر برسیم؛ به این برسیم که ما اصلاً درکی و فهمی نداریم، نمی‌توانیم به متن ورود و لباس غواصی تن‌مان کنیم. سرکوب، فقط سرکوب فیزیکی نیست، بلکه ساده‌ترین سرکوب، سرکوب فیزیکی است. بدترین و پیچیده‌ترین سرکوب، سرکوب ذهن و شخصیت است. تقریباً این باور را به جامعه‌ی ما خوراندند که نمی‌تواند به کیفیتی نائل آید و تحت ولایت باید قرار گیرد؛ ما ولی‌ایم؛ تشکیلات ولایتی پایه‌گذاری شد که تشکیل آن، یعنی تشکیلات فردی تعطیل! ما هر کدامان تشکیلاتی برتر از تشکیلات کلان ولایتی حاکم هستیم. این را می‌خواستند برای ما جا بیندازند که تشکیلات شما ارزشی ندارد، خیلی نکاپو نکنید.

اما آنچه ما از کتاب متوجه می‌شویم این‌گونه نیست. آنچه ما در حد خود از پروژه‌ی خدا می‌فهمیم این است که ابتدا خدا می‌خواسته فرد را راه بیندازد و از تشکیلات فردی به تشکیلات حداقلی و از تشکیلات حداقلی به یک تشکیلات اجتماعاً لازم و جمعی برسد. آنچه ما می‌فهمیم آن است که این کتاب در ۲۳ سال نازل شده است - در حد فهم خودمان؛ نه کودن‌ایم و نه هرکول‌ایم؛ خودمان می‌توانیم این‌قدر درک کنیم. کل این ۲۳ سال، پروسه‌ی نیاز و تقاضای محمد و پیرامون بوده، که هم شامل پرسش و اصطکاک محمد و هم پرسش و اصطکاک پیرامون می‌شده است، کتاب برای قاعدین و نشستگان نیامده، بلکه برای رزمندگان و مجاهدین آمده است؛ مجاهدین هم الزاماً اسلحه به دست‌ها نیستند، بلکه هرکس در سطح و سیر خودش می‌تواند دینامیس داشته باشد؛ کما اینکه مصدق در مدار خودش و در پارلمان‌تاریسم و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و قانونی و علنی، رزمنده‌ای بود که بعداً جامعه‌ی ایران دُز مجاهدت به‌سان او را ندید.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور اول:

اقرء، نون، مزمل، مدثر، مسد

صورت:

کوتاه، مقطع، سمبلیک

محتوا:

شوک آگاهی‌بخش، تلنگر مسئولیت، تجهیز روح و روان

در حد فهم خودمان از کتاب این را می‌فهمیم که در برش اول این کتاب، سوره‌های اقرء، نون (قلم)، مزمل، مدثر، مسد، در دور دوم، سوره‌های تکویر، اعلی، لیل، قمر، ضحی، در دور سوم که طولانی‌تر می‌شود، سوره‌های اعراف، طه، شعراء، هود، ابراهیم، انبیاء و مؤمنون و در دور چهارم، سوره‌های بقره، انفال، آل عمران و نساء نازل شده است. جلسه‌ی قبل روی خلق سوژه با انسان بحث کردیم که سیر بیولوژیکی آن به ترتیب عبارت بودند از نطفه، علقه، جنین، نوزادی، نوجوانی، نوجوانی تا پیری و آنتروپی و بعد مرگ. آنجا دیدیم که مرحله‌به‌مرحله طولانی‌تر شد. از لحظه برای انعقاد نطفه آغاز شد و دوران جنینی ۹ ماه زمان می‌برد و از نوزادی تا نوجوانی ده - دوازده سال به طول می‌انجامد و از نوجوانی تا پیری حدود نیم‌قرن طول می‌کشد؛ یعنی، مرحله‌به‌مرحله زمان منبسط می‌شود. اینجا هم می‌بینیم همین قاعده تکرار می‌شود؛ «هندسه‌ی تقسیط زمان»؛ به قول اصفهانی‌ها که می‌گویند، پولی‌داری، «قسط‌اش کن»، یعنی تقسیط کن. خدا هم اهل تقسیط زمان و مرحله است.

در دور اول خود خدا پیامبر را اُمّی می خواند، که نه می خوانده، نه می نوشته و نه می توانسته با متن ها رابطه‌ی فعال برقرار کند. در این دور، آیاتی که در کادر این چند سوره نازل می شود، یک صورت و یک محتوا دارد. صورت آن عبارت است از آیات کوتاه، بریده‌بریده، مُقطع و سَمبلیک با یک انشاء فشرده؛ محتوای آن شوک آگاهی‌بخش، تلنگر مسئولیت و تجهیز روح و روان است.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور دوم:

تکویر، اعلی، لیل، قمر، ضحی

صورت:

کوتاه، مقطع، آهنگین

محتوا:

آغاز و فرجام‌داری، تحیر، توجه

در دوره‌ی بعد متناسب با افزایش ظرفیت نبی و افزایش ظرفیت دوران، سوره‌های کورت، اعلی، لیل، قمر و ضحی می آیند. آیات گرچه کوتاه‌اند ولی طویل‌تر از آیات قبلی هستند؛ مقطع و آهنگین هستند و محتوا کیفی‌تر می‌گردد و بیان می‌شود که جهان آغاز و فرجامی دارد. آیات، هم صاحب‌خبر (حضرت محمد) و هم مخاطبان بعدی را متحیر و متوجه می‌کند؛ تحیری به آن‌ها دست می‌دهد. هنر هندسه این است.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور سوم:

اعراف، طه، شعراء، هود، ابراهیم، انبیاء، مؤمنون

صورت:

طول‌دار، پرغوغا، موج‌آلود

محتوا:

فلسفه، سمت، جان و جوهر تاریخ

فلسفه‌ی پیام‌داری

سرنوشت اقوام

در دور سوم به اعراف، طه، شعراء، هود، ابراهیم، انبیاء و مؤمنون می‌رسد؛ یعنی همه‌ی سوره‌های مربوط به فلسفه‌ی تاریخ صورت با سور قبلی متفاوت است؛ آیات طول پیدا می‌کنند، پهلو پیدا می‌کنند، شانه‌شان عریض‌تر می‌شود؛ آیات، پرغوغا و موج‌آلودند، تمّوجی در آن‌هاست؛ سیر تاریخ، سمت تاریخ، جان تاریخ و دینامیسم تاریخ را می‌بینیم؛ در واقع خدا فواره‌ای را باز می‌کند. محتوای آن‌ها فلسفه، سمت، جان و جوهر تاریخ، فلسفه‌ی پیام‌داری و سرنوشت اقوام است.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور چهارم:

بقره، انفال، آل‌عمران، نساء

صورت:

مطول

محتوا:

تبیین‌های عام، فلسفه‌های عام، روندهای کلان

دور چهارم، دوران بقره، انفال، آل‌عمران و نساء است؛ سوره‌های طویل طویل. و به‌خصوص بقره پرآیه‌ترین سوره‌ی قرآن است و آیه‌ی ۲۸۶ آن طولانی‌ترین آیه‌ی کل قرآن است که با رسم‌الخط عثمان طه، یک صفحه را در بر می‌گیرد. در دور چهارم که همه ظرفیت و حوصله پیدا کرده‌اند و می‌توانند به تبیینات گوش فرا دهند، صورتِ مطولِ مطول می‌شود. آیه‌ای داریم که یک صفحه را در بر می‌گیرد، یک پاراگراف است؛ آیه‌ای که یک پاراگراف یا دو پاراگراف است. دیگر آیه‌ی بریده‌بریده‌ی دوکلمه‌ای و دو واژه‌ای اول کار نیست. در محتوا هم حال که بعد از چند سال و بیش از یک دهه، همه ظرفیت پیدا کرده‌اند، تبیین‌های و فلسفه‌های عام و روندهای کلان ترسیم می‌شوند.

اگر کمی عمیق شویم، می‌بینیم نبی آخر در دور اول خیلی آمادگی نداشته است و کلافه و عرق‌ریزان و ملتهب می‌شود، خواب و خور از سرش می‌افتد، پاورچین‌پاورچین مسئله را با همسرش مطرح می‌کند و همسرش با علی مطرح می‌کند، در مدار حداقلی خودشان. برای چنین فردی طبیعتاً نمی‌توانسته تبیینات و آیات و سوره‌های طویل ارسال شود؛ بلکه سوره‌های کوچک، مقطع و سمبلیک نازل می‌گردد. ببینیم مضمون‌ها چیست؟ مضمون‌ها خیلی مهم است. در سوره‌ی اقرآء یا علق ابتدا دعوت به خوانش شده «اقرآء»، کوتاه کوتاه کوتاه؛ دعوت به خوانش، آموزش، دانش است، خطر طغیان انسان گوشزد می‌شود و دعوت پیامبر آخر به وارستگی و نزدیک شدن به مبداء هستی است.

سوره‌ی دوم که نون (قلم) است، به عامل انتشار آگاهی سوگند یاد می‌کند؛ قلم خیلی مهم است! اول کار، آموزش است. به پیامبر آموزش ندیده و خط‌نخوانده و به قول شاعر کتاب‌نوشته؛ ابتدای کار آموزش می‌دهد؛ آموزش هم کوتاه و مقطع و سمبلیک و آهنگین است. سوگند به قلم که عامل انتشار آگاهی است. بعد به او تصریح می‌کند و روحیه می‌دهد که مجنون نیستی، به جنون دست پیدا نکرده‌ای، بلکه به آگاهی دست پیدا کرده‌ای و به او روحیه می‌دهد که خُلقت خُلُق عظیم و ویژه است؛ خُلقت سرمایه‌ی توست؛ سرمایه که فقط خواند و نوشتن نیست. تو کیفیت و ویژگی‌هایی داری که این می‌تواند نواقصت را بپوشاند و ما هم در پوشاندن نواقصت فعال هستیم؛ خُلُق‌ی داری، ما هم به تو کتاب می‌دهیم، راه را در مقابلت می‌گذاریم و بدان که این راه پیچ‌وخم‌های خودش را دارد و سخت است.

سوره‌ی مزمل با «هان» شروع می‌شود، و به پیغمبر که شوک‌زده بود، یک شوک کیفی‌تر وارد می‌کند و می‌گوید: «ای که ملحفه و جامه‌ی خواب را به دورت پیچیده‌ای، برخیز». واژه مرکبی می‌آید (قَوْلًا ثَقِيلًا)، ما بر تو پیامی بار کردیم که گویشی سنگین و پیام دورانی است، آخرین پیام هم هست؛ تو خودت بار خواستی، تو خودت تسمه به گرده انداختی! حال چون خودت با طمانینه و سنگین پیش آمدی، ما یک بار گران بر تو حمل کردیم؛ تو بار خواستی و بارت هم گران است، دیگر زمان پارچه به سر کشیدن و ملحفه بر سر انداختن نیست، بلند شو و دعوت کن، در شب وقتی را برای قرائت بگذار که بتوانی متمرکزتر شوی و تدقیق جدی‌تری بکنی. شرایط پیرامونت عصبانی و راهت راه سنگینی است.

مدرثر باز با «هان» شروع می‌شود؛ ای کسی که لباسی به دور خودت پیچیده‌ای برخیز، بخوان، یاد کن و صبوری پیشه کن که یک جبهه‌ی فعال ضدتحوّل و ضدتکامل مقابل توست. باید جدی‌تر باشی و به اکتساب بیندیشی. در مسد هم با نماد جبهه‌ی مقابل که ابی‌لهب است، برخوردی قاطع می‌کند.

در مجموع در دور اول، شوک آگاهی‌بخش، تلنگر مسئولیت و تجهیز روح و روان صورت می‌گیرد؛ خیلی عقلی است. واقعاً از انصاف به دور است که در این ده - پانزده سال گذشته در جامعه‌ی ما، بخشی از روشنفکران - به خصوص روشنفکران مذهبی - یک پروژه‌ی ویژه‌ای دارند و به جد هم روی آن می‌آیند و ایستاده‌اند روی اینکه خدا مقابل علم است و دین هم مقابل عقل است. اینکه آدم پروژه تعریف کند و به جد روی آن بیاورد، خیلی خوب است، ولی خروجی آن مهم است. اصلاً فارغ از اینکه مذهبی و موحد هستیم و یا اینکه اصلاً به معناداری هستی هم معتقد نباشیم، ولی همین موارد و یک مقدار تدقیق یا پژوهش که روی آن می‌کنیم، آیا جز این می‌فهمیم که مشحون از عقل، درایت، هندسه و تعقل است و ظرفیت فرد و ظرفیت دوران را در نظر می‌گیرد؛ یعنی، از اول بر سر صاحب خبر، [پیام را] انباشته نمی‌کند.

یکی - دو دفعه در آن بحث تاریخ^۱ مطرح شد، آبان ۶۰ تلویزیون برنامه‌ی جهاد سازندگی را نشان می‌داد که در ذهن من مانده به همین خاطر هم دو - سه مرتبه تکرار شده، تکرار خوب نیست، ولی به بحث ما می‌خورد. نشان می‌داد که جهاد آمده بود برای کار فرهنگی در روستاهای زاهدان، کتاب‌های «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مرحوم علامه را پخش کرده بود. نشان می‌داد روستایی گاوی داشت که اصلاً علوفه نداشت که بخورد و او کتاب روش رئالیسم علامه را جلوی گاوش انداخته بود و گاوان را می‌خورد. ولی خدا با نبی آخر این‌طور برخورد نکرد! جدول لگاریتم به ذهنش تزریق نکرده، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» علامه را به او نداد! آرام‌آرام، تلنگر تلنگر تلنگر، نقطه‌چین، بخوان، برخیز آماده شو، راه سخت است، خودکم‌بین نباش، اخلاقی و کیفیتی داری، سواد نداری، سوادت را ما جبران می‌کنیم. دائم خیزش و ریزش و از نو و از نو، مثل پیام‌ها که نوبه‌نو است، اینجا هم از نو و از نو، شوک آگاهی‌بخش، تلنگر مسئولیت و تجهیز روح و روان انجام می‌شود.

پیامبر پیام‌ها را به پیرامون منتقل می‌کرده تا در دور دوم تکویر، اعلی، لیل، قمر و ضحی می‌آید. کل سوره‌ها برای تدقیق در اختیار همه هست. در کورت [تکویر] ترسیم قیامت است. جهان اول و آخری دارد، به محمد تفهیم می‌شود که همه‌ی تاریخ این نقطه نبوده، اولی، آخری که شما فعلاً در کشاکش آن هستید؛ ولی فرجامی خواهد داشت و بعد از ترسیم قیامت با پیرامون محمد برخورد می‌کند. می‌گوید محمد هم صحبت شماست؛ یعنی، محمد نمی‌رود در برج عاج روشنفکری بایستید و از بالا رهنمون بدهد، انشاء و بیانیه بخواند؛ نه! اصلاً این‌گونه نیست، خیلی زیبا از واژه‌ی «صاحبکم» به معنی هم صحبت شما، استفاده می‌کند. صحابه که می‌گویند؛ یعنی، هم صحبت پیامبر؛ یا اینکه خود محمد می‌گوید صحابی؛ یعنی، هم صحبت من. در کورت قیامت ترسیم و پیامبر آخر هم صحبت پیرامونش تلقی می‌شود؛ باز به نبی تأکید می‌شود که تو دیوانه نیستی، عقل و تعادلی داری، ما داریم تو را به تعادلی کیفی می‌رسانیم، خود تو نیز از قبل داشتی یک خط تعادل کیفی را سیر می‌کردی و در آخر کورت تصریح می‌شود که قدر این کتاب و این پیام مشروعی را که به تو می‌رسد، بدان و منتشرش کن.

در اعلی هم روی خلق، آرامش، تدقیق، تسویه، هدایت و هارمونی این مراحل و روی ذکر می‌رود.

۱. منظور سلسله نشست‌های «هشت فراز، هزار نیاز» شهید هدای صابر است.

در [ضحی] با محمد که دیگر اکنون از این اتفاقات - از اول و آخر و فرجام و شمس و طور و مه و ... - متحیر و آشفته شده است، تصریح می‌کند که خدا ترکت نگفته است. مراحل قبل را که یتیم بود یادآوری می‌کند، مثل همان داستانی را که برای موسی می‌گوید: از به دنیا آمدن، تابوت در رود نیل و رسیدن به مادر و ... اینجا با حضرت محمد همان برخورد را می‌کند و می‌گوید مسیرت حفاظت شده است، خدا ترکت نگفته، مراحل قبل که طی کرده‌ای این‌هاست، خودت را تصحیح کن، روشمند شو و ما را هم یاد کن.

در مرحله‌ی دوم صورت یک مقدار تغییر می‌کند، آیات کمی طولانی‌تر ولی باز مقطع است. آهنگین‌تر می‌شود، دوره نیز به آهنگ نیاز داشته است؛ خود محمد صاحب حال و احوالی بوده است، آهنگ حال و احوالش را ارنجمان [چینش] جدی‌تر می‌بخشد. در آن دوران، خشونت، فساد و عقب‌ماندگی بیداد می‌کرده است؛ بالاخره این پیام کیفی به یک آهنگ کیفی هم مجهز می‌شده، که هم در پس پیشانی صاحب‌خبر و هم در پس پیشانی مخاطبان صاحب‌خبر جدی‌تر می‌نشسته است. محتوا نسبت به محتوای دوره‌ی قبل کیفی‌تر می‌شود، روی هستی - اول و ازل و آخر و فرجام و تحیر و توجه - می‌آید.

در مرحله‌ی سوم از هستی آرام آرام بیرون می‌آید، این سوره‌ها هم سوره‌های میانی، سوره‌های شصت و هفتاد و خرده‌ای هستند؛ وسط قرآن و وسط ۲۳ سال است. اعراف، شعراء، طه، ابراهیم، انبیاء، هود و مؤمنون همه چند ویژگی مشترک دارند. از اول تاریخ تا این زمان، روند و مراحل روند را ترسیم می‌کنند، فلسفه‌ی وحی و خبرآوری را ترسیم می‌کنند، سیر و مراحل تاریخ را ترسیم می‌کنند، تصادم انبیاء با توده‌ها، تصادم توده‌ها با توده‌ها، تصادم حقیقت‌پوشان با خدا، همه‌ی این‌ها را توضیح می‌دهند. آن آکاردئونی که ابتدا تنگ‌تنگ است، باز می‌شود؛ آیات طول‌دار، پرغوغا و فواره‌ای هستند، موج افشان‌اند؛ خدا فورانی را به ذهن صاحب‌خبر و پیرامونش منتقل می‌کند. محتوایش، محتوای کیفی است؛ یعنی، فرد را به تفکر و به مصرف فسفر وامی‌دارد که قبل از ما خبرهایی بوده و در دوران ما هم خبرهایی هست، بعد از ما هم خبرهایی خواهد بود، پس بین خبرهای ماقبل و خبرهای مابعد هستیم، پس خودمان هم نقشی داریم. سرنوشت اقوام هم اینجا می‌آید، جامعه فکورتر می‌شود، جامعه‌ای که آرام آرام با کتابت و پیام آشنا شده است، ظرفیت جذب جدی‌تری را پیدا می‌کند.

۱. در سخنرانی «لیل» ذکر شده که با توجه به مضمون آیات که در ادامه ذکر می‌شود، سوره‌ی «ضحی» مد نظر بوده است.

دور چهارم بسیار طولانی می‌شود: بقره، انفال، آل عمران و نساء بسیار طولانی‌اند. بقره ۱۷ سال طول می‌کشد، خیلی مهم است! [نزول] طولانی‌ترین و پر آیه‌ترین [سوره] ۱۷ سال طول می‌کشد^۱؛ یعنی، خدا روی تبیینات هیچ عجله‌ای ندارد؛ آرام آرام آن را انجام می‌دهد؛ ۱۷ سال از ۲۳ سال یعنی چهار ششم [دوران رسالت] را در بر می‌گیرد. خیلی مهم است! آرام آرام همانند سیستم آبیاری قطره‌ای تا بقره جا بیفتد. در بقره تاریخ، فلسفه، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و اصطکاک‌ها هست، همه چیز در آن وجود دارد. انفال هم همین طور است. متن آل عمران داستان موسی و آل او است، پیرامون، پهلو و شانه نیز زیاد دارد. نساء یک سوره‌ی مرکب از همه‌ی این مضامین است. [در این مرحله‌ی چهارم] صورت مطوّل می‌شود؛ یعنی، همه ظرفیت پذیرش مضامین طولانی را دارند، قبلاً این طور نبود. اینجا محتوا هم به تبیین‌ها و فلسفه‌های عام و روندهای کلان می‌رسد.

این جدول را از پژوهش مهندس بازرگان که انصافاً کار کیفی روی قرآن انجام داد، عاریت می‌گیریم.^۲ از مجموعه داده‌های پژوهش مهندس می‌توان جدول درست کرد که خیلی قابل فهم است. سال اول و سال آخر؛ تعداد سوره‌ها سال اول ۲۶ سوره، آیات ۲۶۲ عدد و تعداد کلمات ۱۰۲۳ کلمه است؛ یعنی، کامل می‌رساند که مُقطع، کوتاه و بریده است. از ضرب و تقسیمی که صورت می‌گیرد طول میانگین ۳/۹ است.

-
۱. لازم به توضیح است که مقطع زمانی نزول سوره بقره یا ۱۸ ماه آغاز هجرت است (از ربیع‌الاول سال یکم هجری تا ماه رمضان سال دوم) یا ۱۲ ماه (از ماه رمضان سال اول تا ماه رمضان سال دوم) بخش اندکی از آیات آن نیز پس از این تاریخ نازل شده است؛ از جمله آیات ۱۹۶-۲۰۳ که در حجة الوداع نازل شده و «حج تمتع» را تشریح می‌کند و آیات ۲۷۵-۲۸۰ که بر حرمت ربا تأکید دارد و پس از سوره‌ی آل عمران نازل شده است، حتی برخی این آیات را جزو آخرین آیات نازل شده از قرآن یاد کرده‌اند؛ همچنین آیه ۲۸۱ که در حجة الوداع نازل شده و آخرین آیه فرود آمده بر پیامبر اکرم (ص) است. تأمل در مضامین این سوره نیز نزول آن را در مقطع زمانی مذکور تأیید می‌کند، زیرا حوادث و مناسبت‌های سال اول و دوم هجرت مانند تغییر قبله در آن سوره منعکس شده است. (تسنیم، ج ۲، ص ۴۱-۳۹؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۵ و ۴۰۸ و ۴۲۴؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۶۸-۶۷۶؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۷؛ التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۲۰۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۶).
 ۲. بنگرید به مجموعه آثار ۱۲ مهندس مهدی بازرگان - سیر تحول قرآن (۱). ص ۴۵. جدول ۲ با عنوان «تعداد کلمات، تعداد آیات و طول متوسط آیات نازله در هر سال».

نظری به آغاز و پایان انتشار؛

ویژگی‌های گزاره‌های نخستین و گزاره‌های فرجامین:

طول میانگین	تعداد کلمات	تعداد آیات	تعداد سوره	زمان
۳/۹۱	۱۰۲۳	۲۶۲	۲۶	سال اول
۲۲/۷۶	۷۲۸۴	۳۲۰	۲	سال بیست و سوم

در سال ۲۳ که خود صاحب پیام و پیرامون ظرفیت دارند، تعداد سوره‌ها ۲، آیات ۳۲۰ و تعداد کلمات ۷۲۸۴ عدد است که حدود ۷ برابر کلمات بیشتری نسبت به سال اول را دارد و طول میانگین هم ۲۲/۷ است. این ۳/۹ [در مقایسه] با ۲۲/۷ نشان‌دهنده‌ی ظرفیت ایجادشده در این دوره است. اگر خدا می‌خواست از آخر شروع کند، اصلاً این کتاب را همه پس می‌زدند. چه کسی حوصله داشت این سوره‌های طویل را بخواند و حفظ، تدقیق و درک کند؟ ممکن بود خود صاحب‌خبر هم پس بزند. ولی می‌بینیم که نهایت درایت و مهندسی آموزشی انجام گرفته که این امر خیلی مهم است. اکنون در جامعه‌ی ما آموزش‌هایی هست که شاید اول با آخرش هم خوانی نداشته باشد؛ ولی اینجا از اول شروع می‌شود، شامل چهار مرحله‌ی تجهیز ابتدایی، تجهیز میانی، تجهیز میانی کیفی‌تر و مرحله‌ی آخر، پایان تجهیز است. روش فرورستی کتاب آخر را که خلق اندیشه است، نگاه می‌کنیم.

روش فرورستی کتاب آخر (خلق اندیشه)؛

معطوف به:

طبقه‌بندی محتوا

ظرفیت نبی

ظرفیت دوران

عنصر زمان

عامل رسوب

عنصر عمل - عنصر نیاز

۱. در سخنرانی و جدول مندرج در اسلایدهای جلسه، به اشتباه عدد ۳۲ ذکر شده که در مراجعه به کتاب مهندس بازرگان مشخص شد عدد ۳۲۰ صحیح است.

محتوا طبقه‌بندی شده است؛ یعنی، خودش می‌دانسته چه می‌خواهد بگوید. ایده‌ی اولیه مهم است؛ البته همه‌ی قرآن ایده اولیه‌ی «او» نیست و پرسش‌ها، تشکیک‌ها، تردیدها و تلاطم‌های صاحب‌خبر هست؛ پرسش‌ها، تلاطم‌ها، تشکیک‌ها و تقاضاهای پیرامون هم هست که مجموعاً حجمی از محتوا را تشکیل می‌دهد. حجمی از محتوا بین این ۲۳ سال در چهار مرحله تقسیم می‌شود و طبیعتاً انسان‌هایی هم که در پروسه‌ی آموزش قرار می‌گیرند، ظرفیت جذباشان بیشتر، بیشتر و بیشتر می‌شود و این محتوا می‌تواند رسوب کند. ورزش ما را در نظر بگیرید، مثلاً عنوان می‌شود این ورزش‌های تیمی ما تاکتیک‌پذیر نیستند؛ یعنی، بازیکن‌ها تاکتیک‌پذیر نیستند، کیفی‌ترین مربیان برای چهار - پنج ماه می‌مانند و واقعاً دیوانه می‌شوند و می‌روند! به این خاطر که بازیکنی که اکنون ۲۶ - ۲۵ ساله است و به تیم ملی رفته، دیگر چندان آموزش‌پذیر نیست؛ نمی‌شود به او استاپ کردن یاد داد یا نمی‌شود گفت با بغل یا این کار را بکن و پاس بده و...! این کارها را باید در مدرسه فوتبال و در نوباوگی (در ۸ - ۷ سالگی) یاد می‌گرفت؛ کاری که آلمانی‌ها می‌کنند، کاری که الان کره‌ی جنوبی می‌کند. ولی اینجا یک مربی می‌آورد و فکر می‌کنند که در یک دوره کوتاهی می‌تواند دانشش را به ۲۲ نفر منتقل کند، درحالی‌که این‌گونه نیست. روش خدا هم به این ترتیب است، مرحله‌ای که انسان نوباوه بوده و مرحله‌ای که به بلوغ می‌رسد. خود پیغمبر هم ظرفیت‌هایش افزون و افزون‌تر می‌شود و می‌توان گفت محصول این دوران حضرت علی است. یعنی، او هم یک دانش محدود اولیه داشته و در آخر این ۲۳ سال به کیفی‌ترین سطح دسترسی پیدا می‌کند البته بقیه را خیلی نمی‌شناسیم، ولی حتماً کسانی هم بوده‌اند که ظرفیت‌هایشان جهشی صعود کرده است. این‌گونه نیست، الا این‌که طبقه‌بندی محتوا و تزریق مرحله‌به‌مرحله و قدم‌به‌قدم ظرفیت پیامبر در نظر گرفته شده و ابتدا با روح و روان و با انگیزه‌هایش برخورد شده و بعد به دید هستی‌شناسانه، بعد به دید تاریخ‌شناسانه، انسان‌شناسانه و آخر هم به تبیینات تجهیز شده است. پیامبر هم دیگر پیامبر اولیه نیست.

مخار من که مکتب زلفت و نخط توشت

به غمزه حکمت آموز صد مدرس شد

در بیست و سه سال به یک مدرس تبدیل شد. به ظرفیت دوران توجه و عنصر زمان تزریق می‌شود. خدا به عامل رسوب خیلی توجه می‌کند و بالاخره اینکه دانش و اطلاعات همین‌طور با سبب به بیرون ریخته نمی‌شود. از مجرای خودش رسوبی صورت می‌گیرد و همه‌ی این‌ها برای تقویت عنصر عمل و عنصر نیازی است که در صاحب‌خبر آن دوران و پیرامونش وجود داشت.

لذا ما از این درس می‌گیریم که با مرحله‌بندی اولیه یک ظرفیت آغازینی هست، ظرفیت آغازین افزوده‌شدنی و کیفی‌شدنی است، تغلیظ‌شدنی است و امکان غنابخشی دارد. این‌ها ناشی از مرحله‌بندی خدا است.

این کتاب ضمن اینکه کتاب آخر بوده، مذهب آخر - با این مکانیزم آمده - هم بوده است.^۱ سوره‌ی مائده خیلی کیفی است، هرچند که اسمش را انسان‌ها گذاشته‌اند، ولی کاملاً با خودش می‌خواند. مانده هم از سوره‌های تبیینی قرآن است. در آن تاریخ، انسان، پیچیدگی‌های انسان و هستی و پیشبرد پروژه هست؛ همه چیز در آن هست. شکل تمام شدن دین آخر، خیلی مهم است.

اکمال - اتمام پروژه (حلق پروژه)؛

ظهور دین نو

کمال دین نو

اتمام دین نو

الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

آیه‌ی معروفی که در ذهن همه هست، می‌گوید: «دین بر شما کامل شد، نعمت بر شما تمام شد». آیات قبل و بعد را بخوانید، قابل درک است که چرا پروژه تمام شد و اکمالی و اتمامی صورت گرفت. کل سوره فضاسازی می‌کند و نشان می‌دهد که از اول تا آخر مردم و جامعه با چه ترتیب و کیفیتی به آموزش و انباشت مجهز می‌شوند؛ بعد نتیجه‌ای می‌گیرد. این سوره‌ها از سوره‌های آغازین [در مصحف] است. اگر کل سوره را هم که در نظر بگیریم، چهار اتفاق افتاده است. این آیه به «آیه‌ی اکمال و اتمام» معروف است و یوم هم که آمده (الیوم) - روز موعود - روز عرفه‌ی سال حجة‌الوداع - حج آخر پیامبر - است. از نظر آیات این سوره چهار اتفاق رخ داده است:

یکم؛ تأکید بر عقد است. عقد یعنی بستن چیزی به چیز دیگر که سخت باز شود. عقدی صورت می‌گردد و با پیامبر بیعتی صورت می‌گیرد و علی‌جانشین می‌شود؛ یعنی، مهندسی شده برای بعد از پیامبر، عقدی صورت می‌گیرد. خدا روی عقد و قرارداد خیلی جدی است؛ طولانی‌ترین آیه‌ی قرآن که در سوره‌ی بقره است، به توافق مربوط می‌شود که می‌گوید توافقاتان را کتبی نمایید، تأکید بر عقد می‌کند.

۱. اشاره‌ی شهید صابر به بحث اکمال دین و اتمام نعمت در ابتدای سوره‌ی مائده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

دوم؛ در این سوره این‌طور که به نظر می‌رسد بقایای جاهلیت دیگر کاملاً باطل شده است؛ یعنی، به نظر خدا دیگر دوران خفه کردن، زنده به گور کردن، زدن، کشتن، انسان و حیوان را از ارتفاع پرتاب کردن، قرعه کشیدن، به جان هم انداختن دو حیوان و نظاره کردن جان دادن آن‌ها و تغذیه از گوشت دو حیوان جان‌داده، به سر آمده است. پس یک اتفاق کیفی صورت می‌گیرد و جامعه می‌رسد به سرفصل قرارداد؛ قراردادها هم جمعی بوده، مثل همین سازوکارهایی که الان همه‌جا برقرار است و بناست در کشور ما هم برقرار شود؛ حال با چه کیفیتی [مشخص نیست]. الان اگر انتخابات یک بیعت جمعی است، یک ابراز تمایل یا عدم ابراز تمایل جمعی است، در آن دوران که نه این امکانات و نه این مناسبات بوده، همگی جمع شده‌اند و توافقی را به‌صورت شفاهی برای بعد از پیامبر صورت داده‌اند. این اتفاق مهم است؛ ابطال بقایای جاهلیت هم مهم است.

سوم؛ می‌رسد به کمال. کمال از منظر ادبیات خودمان و ادبیات قرآنی این است که پدیده به یک حدی برسد که مقوم‌های داخلی‌اش جدی شده و خیلی به بیرون نیازی نداشته باشد؛ یعنی، به پستی صندلی نیازی نباشد و ما که اینجا می‌نشینیم آن‌قدر مقوم درونی داشته باشیم که بتوانیم دو ساعت را بدون تکیه دادن سر کنیم. کمال چنین مضمونی دارد. آیهی اکمال دال بر این است که یک اتفاق منجر به کمالی رخ داده است.

چهارم؛ عبور از حامل شخصی است. می‌گویید بناست جامعه به سرفصلی برسد که اگر لیدرش نبود، بتواند ادامه حیات بدهد. مشکل تاریخی‌ای که جامعه‌ی ایران دارد؛ لیدر و مراد را نتوانسته ترک کند. لذا، آن‌قدر که از کل سوره و آیات می‌فهمیم قرار است که پایان یک پروژه و ادامه‌ی آن بدون لیدر رقم بخورد؛ عقد، کتاب، قرارداد، وداع نبی؛ ظهور دین نو در ۲۳ سال قبل و کمال آن در پروسه و اتمام و مرحله‌ی کیفی نعمت که همین پروژه‌ی جدید بوده، اینجا رقم می‌خورد و بعد از آن هم وحی قطع می‌شود و هم لیدر که نبی و صاحب‌خبر بوده دیگر بناست که نباشد. جامعه با عقل و راهنمایی آن کتاب آخر، و با توافق و قرارداد و اجماع می‌توانسته سیر خودش را پیش ببرد - هرچند خود جامعه نخواست.

مواجهه با فرهنگ جاری

رویارویی با حوزه‌های خرد (خلق روش)

رویارویی مرحله‌بندی‌شده‌ی

((او))

با فرهنگ مسلط

با محرّمات

مواجهه‌ی خدا با فرهنگ مسلط عرب جاهلیت و با محرمات هم مهندسی شده و مرحله‌به‌مرحله است؛ به این مفهوم که با شراب، قمار، خفه کردن، قرعه‌کشی، و به جان هم انداختن حیوانات، مرحله‌به‌مرحله برخورد می‌شود. با شراب در سه مرحله و استدلالی هم است. آیه‌ی تحریم [شراب] آیه‌ای کیفی است؛ به این مضمون می‌گوید که این هم یک نوشیدنی مثل بقیه نوشیدنی‌ها است، ولی تعادلتان را به هم می‌زند. اینجا دیگر تکنیک است؛ خدا در مواجهه با فرهنگ جاری و رویارویی با حوزه‌های خرد، خلق روش می‌کند و مرحله‌بندی شده با فرهنگ مسلط و محرمات برخورد صورت می‌گیرد.

خدای در روند، مرحله‌بند

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله

عنایت ویژه به

ظرف

ظرفیت

زمان

رسوب

حلالی

رابطه مرحله با روند

بحث روبه‌اتمام رفت؛ خدای در-روند و مرحله‌بند که استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله است، عنایت ویژه به ظرف و ظرفیت دارد. بالاخره ظرف هر کسی ظرفیتی دارد و شرایطمان گنجایش مشخصی دارد. البته ظرفیت فیکس نبوده و قابل افزایش است؛ کما اینکه ظرفیت صاحب‌خبر آخر و پیرامونش دم‌به‌دم افزایش پیدا کرد و مرحله‌به‌مرحله فزونی یافت. تزریق عنصر زمان به پروژه و پروسه [مورد عنایت ویژه] است، رسوب صورت می‌گیرد، حلالی وجود دارد به این مفهوم که بالاخره بتواند مسئله‌ای را حل کند؛ آموزش و کیفیتی که به ظرف و مطروف و ظرفیت و زمان توجه کند، بتواند رسوب کند و مسئله‌ای حل کند و حلال باشد و نهایتاً دقت به رابطه‌ی مرحله با روند است.

بنا به سیری که در این دو جلسه طی کردیم، تصریح می‌کند به مرحله، فرصت زمانی قوام پیدا کردن، فرصت زمانی انتقال، تضمینی برای ورود به مرحله‌ی بعد - ورود عقلی، ورود کیفی، ورود تجهیز شده.

همه‌ی این (ف)ها که در کتاب تکرار شده و (ثم)ها یک طراحی هنرریزانه‌ی عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ی بعد است. هر چند که اصطلاح خوبی نیست، ولی بالاخره در کشور ما خیلی از پروژه‌ها قن‌داق‌سوز می‌شود! یعنی، در همان مرحله‌ی اول کار پروژه و پروژه سر می‌آید و اصلاً اجازه ادامه داده نمی‌شود یا خود پیش‌برنده‌ها فرصت را [به‌صورت] عقلی برای خودشان ایجاد نمی‌کنند که به دوران جنینی و ... برسد؛ در نقطه و در قن‌داق سوخته می‌شود. ایران ما هم کشور هزار پروژه و هزار پروژه‌ی رها است. و شاید یکی از علت‌هایی که چیزی به سرانجام نمی‌رسد، این باشد که مرحله‌بندی صورت نمی‌گیرد و هندسه‌ی مفصل‌بندانه و بندکشی در آن وجود ندارد.

خدا می‌خواهد به ما آموزش بدهد، خودش مرحله‌بند و بندکش است، آجر روی آجر می‌گذارد، فله‌ای با پدیده‌ها و ظرفیت‌ها برخورد نمی‌کند و به این خاطر است که همه‌ی پروژه‌هایش جواب داده و پروژه‌ی ناکام ندارد. خیلی مهم است! مشی «او» مشی پیروز است؛ بر خلاف کشور ما که مشی‌ها عموماً شکست خورده و ناکام هستند، ابتدای کار شادابی و آخر کار لب‌ولوچه‌ها آویزان است. نه! خدا این‌طور نیست؛ اول شاداب، آخر شاداب، اول انرژی و آخر انرژی است. علت این است که هندسه‌ای و طراحی‌ای در کار است، مرحله‌بندی در کار است. پروژه‌ی ابراهیم و پروژه‌ی موسی را دیدیم و پروژه‌ی نوح را بعداً به مناسبت خواهیم دید. پروژه‌ی آخر را دیدیم؛ چه دین، چه کتاب، چه روش برخورد با فرهنگ مسلط؛ همه منجر به محصول و منجر به ظفر است. مشی، ظفرنمون است و هندسه دارد.

جلسه‌ی بعد از خدای مرحله‌بند عبور می‌کنیم؛ داشته‌ی بعدی «دید تاریخی و تجربه‌ی تاریخی» است. دوستانی که می‌خواهند به این موضوع فکر کنند، همین هفت سوره (طه، اعراف، انبیاء، شعراء، مؤمنون، مانده، انفال) را بررسی کنند. اگر تورق هم شود، می‌توان درک کرد که خدا به «دید تاریخی» توصیه می‌کند و خودش هم دید تاریخی دارد و تجربه و دید تاریخی را به ما توصیه می‌کند. خودش انباشت دانش است و اصلاً نیاز به تجربه ندارد.

بحث آینده‌ی ما این است که تاریخ به چه کار آید؟ تجربه به چه کار آید؟ که این‌ها توصیه‌های «او» است. جلسه‌ی آینده به دلیل اینکه تقارن با سرفصل انتخابات دارد، بعضی‌ها فعالیت می‌کنند و بعضی ممکن است ذهنشان متمرکز روی این موضوع نباشد، با توافق دوستانی که زحمت جلسه را می‌کشند، برگزار نخواهد شد. اما دو هفته‌ی دیگر که یک بزنگاه است، بحث ما موقتاً یک جلسه قطع می‌شود و جلسه در اختیار گویش یک تجربه است.

خانم قندهاری خواهند آمد که حدوداً ۷۰ سال یا بیشتر دارند؛ ایشان با تشکیلاتی که درست کرده‌اند (خانه‌ی مادر و کودک) حدوداً ۵۵۰ بچه‌ی بی‌سرپرست زلزله‌بم را که حدود یک دهم

بچه‌ها بوده‌اند تحت پوشش خود قرار داده‌اند. سامان خیلی کیفی است، از بی‌امکانی محض شروع کرده‌اند و اکنون امکانات ویژه دارند. با ایشان صحبت شده که دوستانی که تمایل دارند بتوانیم ان‌شاءالله طی یک برنامه‌ی یک‌روزه برویم پروژه‌ی رودبارشان را ببینیم. لذا جلسه‌ی بعد خانم قندهاری صحبت خواهند کرد و بعد هم ان‌شاءالله «خدای صاحب دید تاریخی و تجربه‌ی تاریخی» شروع می‌شود.

تکه‌ی دوم هم یک بحث جمعی داریم. سه نفر از دوستان جلسه‌ی پیش بحث خوبی را ارائه دادند. از این منظر [مشارکت حاضران] شاید بتوان گفت کیفی‌ترین جلسه بود؛ تکه‌ی دوم خیلی خیلی خوب بود و یک بحث جمعی شسته - رفته آمد. یک درس داشت، مجری جلسه که یکی از چهار نفر بود خودش بحثی را آماده کرده بود، ولی به نفع دیگران بحث خود را ارائه نکرد؛ روش ایشان مهم بود. بقیه‌ی دوستان هم بحث کیفی ارائه کردند؛ نکاتی را که بچه‌ها در بحث «خلق و خلق جدید» گفتند در نکات بحث ما نبود. اگر جلسه بتواند، تولیدکننده باشد و همچنین حاضران نقدکننده‌ی این بحث‌ها - که به‌عنوان پیش‌نویس این‌جا ارائه می‌شود - باشند و در ضمن یک چیزی بیفزایند، آن‌گاه این پروژه‌ی ما، یک مفهومی پیدا می‌کند. ان‌شاءالله قسمت دوم هم همه حضور داشته باشند، مشترکاً محصول کار جمعی دوستان را استماع کنیم و جلسه آرام‌آرام به سمت کیفیتی پیش برود. من زیاد صحبت کردم عذر می‌خواهم و خسته نباشید.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده‌ی اول

به نام خدا. از آقای صابر تشکرمی‌کنم که این فرصت را در اختیار من قرار دادند که بتوانم دغدغه‌هایم را مطرح کنم. مطلبی که بنده می‌خواهم ارائه کنم ارتباط تنگاتنگی با موضوع جلسات «باب بگشا» دارد. یکی از دوستان نوشته‌اش را برایم ارسال کرد؛ دیدم مطالب همان دغدغه‌های شخصی من در رابطه با جهان‌بینی و ایمان نوشونده یا شناخت به‌روزشده از خدا [است]. این‌ها مسائلی بودند که حدوداً دو سال پیش برای مدتی دغدغه‌های من بودند و یادداشت‌های پراکنده‌ای بر روی کاغذ نوشته بودم. الان تحت تأثیر آموزه‌های کیفی این کلاس‌ها تصمیم گرفتم دوباره این‌ها را بازنویسی کنم و نظم دهم. نتیجه آن نوشته‌ای است که قرار است امروز خدمتتان ارائه دهم.

بحث من سه محور دارد: اول اینکه شناختی که ما از خدا داریم در زندگی فردی ما به چه شکل است، ماهیتش چیست و نیاز به چه اصلاحات و بازبینی‌هایی دارد؟ بحث این است که رابطه‌ای که تغییرش داده‌ایم یا طبق موضوع بحثمان معتدلش کرده‌ایم، در ارتباط شخصی خودمان چه تأثیری دارد و مهمتر اینکه در ارتباطات اجتماعی‌مان چه تأثیری دارد؟ شما از صبح که بیدار می‌شوید تا شب که به خواب می‌روید باید ببینید واقعاً چقدر ارتباطتان با خدا در زندگی‌تان تأثیرگذار است؟ یعنی اگر بخواهید از «او» استمداد کنید یا به نوعی طلب کمک بکنید، واقعاً چقدر صحت دارد و به «او» معتقدید؟

من در مورد خودم نتوانستم آن ارتباطی را که باید با خدا برقرار می‌کردم، برقرار کنم و انتظاری که از خودم داشتم [برآورده] نشد. تصور بالاتری نسبت به خدایی که من باید با «او» در ارتباط باشم داشتم. باید با استدلال‌های عمیق‌تر و پیوندهای خیلی ملموس‌تر و جدی‌تر و در عین حال ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر با «او» ارتباط برقرار کرد. رشته‌ی من پزشکی است و احساس می‌کنم خدایی که می‌خواهیم با «او» ارتباط برقرار کنیم باید بتواند همزمان که ما داریم پیشرفت می‌کنیم، آپدیت شود. یعنی با داشته‌های ما پیوند بخورد. هرچه قدر که جلوتر می‌روید کشف می‌کنید که خدا از بشر نباید عقب بماند، خود بشر باید بیاید و این گستره را فتح کند. در این گستره که متعلق به خداست، خیلی از صفاتی که متعلق به بشر است، چه در حوزه‌ی علم و چه هنر و... وجود دارد و بشر باید آن را فتح و کشف کند. نه اینکه [خدا را از] آن را خارج کند، مانند کلود برنارد که گفت من تا خدا را زیر چاقوی جراحی نبینم، حسش نمی‌کنم.

من برای اینکه به تعمیم برسم، اول از یک سلول شروع کردم. من دارم روی جریانی حرکت می‌کنم که خودش یک تکامل است. خود من در این تکامل وجود دارم و از یک سیری شروع

کرده‌ام. یک مثال ساده بزnm. یک سلول از مولکول‌ها انرژی می‌گیرد. این کم‌هزینه‌ترین عمل در کل دنیای زیست‌شناسی و در کل هستی است. یا مثلاً بعضی سلول‌ها وجود دارند که مواقعی خودشان نمی‌توانند مقاومت کنند، ولی با اجزای خود به بقیه سلول‌ها کمک می‌کنند تا مقاوم شوند. این به «فداکاری» تعبیر می‌شود، یعنی می‌توان گفت این روحیه فقط مربوط به بشر نیست و در همه‌ی گستره‌ی هستی هست. یک روال است، مانند ریلی که ما در آن در حال حرکت هستیم. اگر یک مورد عمومی‌تر را بخواهیم مثال بزnm، قتل یا یک گناه یا کاری ناپسند است که بخواهید انجام بدهید. از ابتدای شروع کار سلول‌های مغزی‌تان یک سری واسطه‌هایی تولید می‌کنند؛ به دلیل بالا رفتن سدیم در پیچه کلیه شما تنگ می‌شود، فشار بالا می‌رود و تمرکز زیاد می‌شود. آدرنالین زیاد می‌شود و تمام این جریانات به سمتی می‌رود که شما حتی در مسیر کار غلط و خطایی که می‌خواهید بکنید به تکامل می‌رسید. من تردید ندارم حتی مبنای قتل هم تکامل است. نمی‌دانم شما چه برداشتی می‌کنید. حتی اگر طرح ضد تکامل هم باشد باز مبنایش تکامل است.

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که انسان باید خودش را با این شرایط هماهنگ کند. چون این شرایط در همه هست؛ هیچ چیزش انحصاری نیست و به همه‌ی بشر و به کل مخلوقات و موجودات احاطه دارد. اکنون اگر بخواهیم تعمیم بدهیم، متوجه یک سری وقایع اجتماعی هم می‌شویم. درحقیقت جهت‌گیری ما باید از یک تحلیل شخصی به یک تحلیل منضبط اجتماعی برسد. اگر بخواهیم یک مثال ساده بزnm، قضیه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است که مراتب و انواعی دارد. خود آقای صابر هم امروز تحلیل جالبی داشتند و گفتند «سرکوب ذهنی». یعنی ولایتی که می‌خواهند بر شما داشته باشند و شما آن ظرفیت و توان را ندارید. ایشان گفتند [سرکوب ذهنی یعنی] این توانایی در شما نیست، شما به یک واسطه به نام ولایت نیاز دارید که باید از کانال آن به یک جهان‌بینی برسید که منحصر به آن طبقه‌ی خاص یا آن قشر خاص است، انسان اگر ظرفیت خودش را بشناسد می‌بیند که در حقیقت یکی است و هیچ فرقی نمی‌کند. این طور نیست که یک کارگزار یا وکیلی بخواهد دست شما را بگیرد و به سمت تشخیص خاصی از خدا برود. در این نوع شناخت از خدا جایی برای انسان و رابطه‌ی دو نفره او با خدا وجود ندارد. و به دنبال آن است که تحجر، جهل و تعصب و مراتب بالاتر از آن می‌آید.

فقط می‌خواستم بگویم که چنین دیدگاهی می‌تواند خیلی از مسائل را حل کند. اعتلا بخشی که من گفتم، تمام روابط اجزا با همدیگر و همه‌ی انسان‌ها را که شامل خودمان هم می‌شود،

در برمی‌گیرد و باید بدانیم که ماحق دخالت و دست بردن و تعیین تکلیف کردن برای بقیه‌ی موجودات را هم نداریم.

نکته‌ی دیگر بحث هم این است که مرگ انسان هم بالطبع از همین جریان پیروی می‌کند. دوباره به همان چرخه‌ی زمان برمی‌گردیم. روح انسان هم مانند هیچ اتم و هیچ مولکولی زوال‌پذیر نیست. یکی از پزشکانی که در زمینه‌ی مدیتیشن خیلی کار کرده کتابی با عنوان «چگونه خدا را بشناسیم» دارد. این کتاب با تحقیق علوم کوانتوم یا زیست‌شناسی و علوم اعصاب و این‌گونه مسائل، راهکارهای خیلی جالبی برای شناخت خدا دارد. نویسنده هم اول کتاب گفته هیچ چیز جز بقین، شایسته‌ی ذات خدا نیست و جایی برای اثبات وجود ندارد. این را اول کتاب گفته که شما فکر نکنید او می‌خواهد چیزی را اثبات کند. نکته‌ای که در آن مطرح می‌کند این است که در حقیقت وجود انسان یک تکه از جهان ماورایی است که نامش وجدان است. اگر آن را برعکس کنید خودش را به صورت درد، عذاب یا تلنگر نشان می‌دهد. شما چون یک تکه هستید، نمی‌توانید دست ببرید، در صورتی رستگار می‌شوید که در همان مسیر حرکت کنید. نکته‌ی آخر که می‌خواهم عرض کنم و بحثم را به پایان ببرم این است که مرگ غایت جاودانگی است. یک انقلاب و یک جهش است. همان‌طور که تولد و تکامل یک جهش است. بنابراین ترس از مرگ جایی ندارد. خیلی‌ها برای رابطه‌ی خود با خدا مسیری پیدا نمی‌کنند و به دنبال ریاضت و... می‌روند. این با روح مبارزه و سعادت و آزادگی سازگار نیست. این روح با امید و تأثیر روانی‌ای که ایجاد می‌کند، جا باز می‌کند برای اینکه انسان منفعت‌طلبی‌اش را کنار بگذارد و به آرامش برسد. متشکرم.

هدی صابر: اگر بخوایم چکیده بحث را به زبان علوم انسانی بگوییم، چگونه برخورد می‌کنی؟ مثلاً می‌توانی از رشته خودت کمی بیرون بیایی و کمی ساده‌تر و به زبان علوم انسانی پیام بحث را منتقل کنی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: پیام بحث این است که پروسه‌ی خود خدا در حقیقت همان هدایت است. آن چیزی که مارکسیست‌ها در نظریه تکامل تحت عنوان ماده‌ی ازلی و ابدی می‌گویند، در حقیقت هدایت است که باعث می‌شود در یک مسیر خاصی به جریان بیفتد و انسان خارج از این هدایت نیست.

هدی صابر: منظورت از آن تعادلی که گفتی ما در رابطه با خدا به کار می‌بریم و رهنمون می‌شویم، چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: منظوم این است که هیچ چیز جدا از خدا وجود ندارد و اگر چنین وجودی [مجازی] را در نظر بگیریم، خدا وجودی دور از ذهن می‌شود و برخورد ما با «او» هم برخوردی کاسبکارانه می‌شود. در حالی که مهم این است که انسان بداند خودش هم جزئی از این مجموعه است و به این شکل در مسیر و جریان خود حرکت می‌کند.

هدی صابر: به روش نزدیک شدن به «او» با عنصر تعادل فکر کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: مشکل من هم مسئله‌ی روش است. آنچه گفتم درک من از این کلاس‌ها بود و برای روش این مسیر نیاز به تفکر بیشتر دارم.

هدی صابر: می‌توانی روی روش آن هم فکر کنی و بحث بیاوری؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: بله، می‌توانم اما نیاز به مطالعه‌ی خیلی بیشتری دارم.

هدی صابر: تلاش خودت را بکن تا این بحث ادامه داشته باشد. پس پراتز بحث باز می‌ماند. دست شما درد نکند.

مشارکت‌کنندگان دوم و سوم (کار گروهی)

مشارکت‌کننده‌ی دوم: با عرض سلام خدمت حضار محترم و با عذرخواهی از اینکه وقتتان را می‌گیرم، ما یک کار گروهی سه نفره داشتیم که متأسفانه یکی از اعضای گروهمان امروز به دلیل کاری که برایش پیش آمد نتوانست خدمت شما عزیزان برسد؛ ما سعی کردیم این بحث را به صورت دوفره خدمتتان ارائه کنیم.

از زمانی که آقای صابر به ما توصیه کردند که می‌توانید گروه‌هایی را تشکیل بدهید و کار گروهی کنید، ما پی‌گیر بودیم که گروه تشکیل بدهیم. کار گروهی که می‌خواهیم ارائه بدهیم در راستای دو موضوع بود، یکی ارتباط با خدای استراتژ و دیگری در راستای مدیریت بحران‌ها که موضوع خود کلاس‌های درس بود. از طرف دیگر مدنظر ما این بود که پروژه‌ی خیلی کوچکی بین خودمان را هم تا حدی طرح کنیم تا بتوانیم در همین کار گروهی نتایجی هم دریافت کنیم.

موضوعی که ما دنبال کردیم، نگاه به تحول انسان از ابتدا تا زمانی است که می‌خواهد برای رسیدن به خدا به درک برسد. البته من اینجا نکته‌ای را اضافه می‌کنم، ما یک هدف خیلی کوچکی را در کنار این مبحث دنبال کردیم. شاید خیلی افراد بپرسند که شما چطور می‌توانید ادعا کنید که چنین مبحثی بزرگی را ارائه می‌کنید. پاسخ ما این است که هدف ما این نبود که مبحثی را ارائه کنیم و عزیزان محترم خیلی راحت بگویند ما راه‌حلی پیدا کردیم که مثلاً به چه

نحو با خدا ارتباط برقرار کنیم. هدف ما این بود که جمع سه نفره مان چگونه می‌تواند راه‌حلی را برای خودش - نه برای دیگران - پیدا کند، چون تا زمانی که شما فکر کنید نمی‌توانید پیشرفت کنید، نمی‌توانید به دیگران کمک کنید که پیشرفت کنند و برای خودشان راه‌حلی را پیدا کند. البته [پیشرفت ما در حد] کم است، نه آن قدر که فردا ادعا کنیم خدا را شناخته‌ایم. فقط توانستیم در راستای یک انسان در حال تحول پیش برویم که فقط کمی از نقطه‌ی قبلی خودش به جلو حرکت کرده است. این شاید بتواند درس و مفهوم بزرگی هم برای دیگران باشد. یعنی اگر ما بگوییم از نقطه‌ی قبلی خودمان به جلو رفتیم، دیگران می‌گویند بینیم این‌ها چه کردند که به جلو رفتند. این برای ما مفیدتر است و هدفمان همین است.

در حقیقت ما یک پروژه‌ی کوچکی را با پارامترهای خودمان در گروهمان تعریف کردیم، اسم این پروژه را "راه" گذاشتیم یعنی یک سیر تکاملی یا مسیری که در آن حرکت می‌کنیم تا به یک نقطه‌ی تعالی برسیم. برای اینکه موضوع از دستمان خارج نشود و مبحث پراکنده نباشد سعی کردیم یک مسیر حرکتی را برای خودمان تعریف کنیم که دارای عنوان و کاراکتر باشد، عنوان بندی شده باشد و مرحله به مرحله پیش برویم. همان‌طور که در جلسه‌ی امروز هم دیدیم آقای صابر عنوان کردند کارهایی که انسان مرحله به مرحله و قدم به قدم انجام نمی‌دهد، اصولاً با شکست مواجه می‌شود. ما سعی کردیم با این کار خودمان جلوی شکست مسیر حرکتی جلسات گروهی مان را بگیریم. بنابراین ما یک مسیر انسانی را برای تحول در خودمان مشخص کردیم و جلسات را بر اساس آن تبیین می‌کنیم. من تک‌تک و خیلی شمرده سعی می‌کنم به هر یک از این مراحل فقط در حد عنوان‌هایش و مختصر خلاصه‌ای که چرا ما این مرحله را انتخاب کردیم، اشاره کنم. نکته‌ی بعدی اینکه امروز فقط به سه مورد از آن مراحل اشاره می‌کنیم و سعی می‌کنیم مراحل را بشکافیم و بازگو کنیم.

مرحله‌ی اول «غریزه» است. یعنی انسانی که به دنیا می‌آید اولین ابزاری که می‌تواند برای شناخت جهان هستی داشته باشد غریزه است. ما غرایز را به دو دسته‌ی انسانی و الهی تقسیم کردیم. مرحله‌ی بعدی «تفکر» است. انسان برای آنکه بتواند هم غرایز خودش را کنترل کند و هم داده‌ها و اطلاعات خودش را بسنجد سعی می‌کند از ابزاری به اسم تفکر استفاده بکند. سوم «گفت‌وگو» است. شما برای انتقال آنچه در مورد آن تفکر کرده‌اید نیاز دارید که بیان کنید و بشنوید پس در نتیجه وارد مرحله گفت‌وگو می‌شوید. مرحله‌ی بعدی «تفاهم» است. آنچه را که می‌گویید باید فضایی را ایجاد کند که بین افراد تفاهم ایجاد کند. ابزار انسان برای اینکه بتواند گفته‌های خودش را به یک نتیجه‌ی ملموس‌تر نزدیک‌تر کند، ایجاد تفاهم بین افرادی است که با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند. مرحله‌ی بعدی ایجاد «ارتباط» است. من باید بتوانم آنچه

را که بیان می‌کنم و با آن ایجاد تفاهم می‌کنم برای همه اثبات کنم. ارتباط یعنی گرفتن نتیجه‌ی مثبت از گفت‌وگو؛ گفت‌وگویی که به تفاهم برسد. اگر دقت کنیم، مثلاً در کشور ما در اکثر موارد گفت‌وگو انجام می‌شود، تفاهم هم ایجاد می‌شود، آخر سر قرار است که ارتباط برقرار شود و همه تأییدش کنند و بعد هم روی آن بحث کنند و کار بکنند، ولی آن تأیید ایجاد نمی‌شود. یعنی نتیجه‌ی مثبت از گفت‌وگو و تفاهم گرفته نمی‌شود.

مرحله‌ی بعد تعامل عملی است. حالا همه نظر مثبت دارند و همه تأییدش کردند. «تعامل» را هم‌مشین می‌کنیم تا مبحث و موضوع و تفکر ارائه شده را ارتقا بدهیم. در مرحله‌ی بعدی انسان به «ادراک» می‌رسد. وقتی در کنار هم گفت‌وگو کردیم، به ادراک می‌رسیم. این ادراک می‌تواند فردی یا جمعی باشد. بعد از مرحله‌ی ادراک، «سنجش» است. یعنی انسان چیزی را که درک کرده می‌سنجد. در مرحله‌ی بعد «تصمیم» می‌گیرد که آیا آن چیزی را که سنجیده می‌تواند به مرحله‌ی عمل برساند یا خیر؟ در مرحله‌ی بعدی «عمل» می‌کند و سعی می‌کند چیزی را که سنجیده و درک کرده، پیاده‌سازی کند. مرحله‌ی بعد «خلق» نتیجه است. اینجاست که انسان به روح خدایی خودش نزدیک می‌شود. یعنی چیزی را خلق می‌کند، بعد از خلق نیاز به «پشتیبان» دارد. چون بعد از اینکه انسان چیزی را خلق می‌کند دچار غرور شده و احساس می‌کند خودش هم خالق است. پس در نتیجه آنجاست که تهی می‌شود و وقتی از خود تهی می‌شود با خودبینی‌های خود روبرو می‌شود و می‌بیند با چه مشکلات و مسائلی مواجه است. اینجاست که احساس نیاز به پشتیبان می‌کند. شاید همه در مرحله‌ی اول، نیاز به خدای خالق نداشته باشند. حداقل در آن نتیجه‌ای که ما گرفتیم احساس نیاز به پشتیبان است. بعد از نیاز به پشتیبان نیاز به «خالق» است. یعنی احساس می‌کند همان‌طوری که خودش دارد در این دنیا با نظم چیزهایی را می‌آفریند و نظم ایجاد می‌کند، این نظم را هم حتماً باید کسی خلق کرده باشد. این درک ساده‌ی انسان به اینجا می‌رسد.

بعد از درک خالق، «ارتباط با خالق» است. سعی می‌کند که با این خالق ارتباط برقرار کند؛ چون مسلماً خالق بینا و شنواست. حال اگر گویا نباشد - که به عقیده‌ی ما گویا هم هست - حداقل بینا و شنواست. مرحله‌ی آخر «بهره‌گیری از خالق» است. مثل این است که یک راننده‌ی مسابقه، تمامی دورها را با موفقیت طی کرده و نفر اول بوده ولی به دور آخر که می‌رسد، درست در لحظه‌ی رسیدن به خط پایان ترمز می‌زند و نمی‌تواند از خط پایان رد شود. فرض کنیم انسان تمامی این مراحل را با موفقیت طی بکند و در مرحله آخر نتواند از خالق خودش بهره بگیرد. او می‌تواند با خالق خود ارتباط برقرار کند و صحبت کند، ولی نمی‌تواند از این

ارتباط بهره‌ای بگیرد و تکامل خودش را بهتر کند. ما سعی می‌کنیم وقتی به مرحله‌ی آخر می‌رسیم یک چیز پویا را به دوستان ارائه بدهیم.

این موضوعات کلی‌مان بود، اگر هر یک از دوستان سؤال دارد که شما به چه نحوی چنین مرحله‌ی را برای اینکه یک انسان تکامل پیدا کند، درآوردید، جواب این است که ما چندان از مباحث مطرح‌شده در دانشگاه سوربن فرانسه و دانشگاه کلمبیای آمریکا در مباحث علوم انسانی و فلسفه را مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم که این‌ها همین استوری‌برد (storyboard) را آنجا استفاده می‌کنند و سعی کردیم یک چیز خیلی ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر برای عزیزان ارائه بدهیم و اینکه حرف‌هایمان خیلی روشنفکرانه و حالت استادی و جنبه آموزش دادن نداشته باشد. سعی کردیم در هر کدام از این موضوعات که بحث شد یافته‌های خودمان را بیشتر به کار بگیریم. ما تجربیات خودمان را بیان کردیم و سعی کردیم که نتیجه‌ی خیلی روشنی از کارمان ارائه بدهیم و بگوییم کجای کارمان درست بوده و کجا غلط. سعی کردیم که در کنار کار علمی که انجام دادیم، یک کار تجربی هم باشد که من فکر می‌کنم این کار ما را خیلی خوب پیش برد.

امروز سه موضوع این استوری‌برد انسانی را مطرح می‌کنیم که گزینه، تفکر و گفت‌وگو است. من گزینه و تفکر را بحث می‌کنم و دوست عزیزمان آقای مهدی امامی‌زاده بحث گفت‌وگو را مطرح می‌کنند. دقیقاً می‌شود گفت موضوع اصلی ما هم روی بحث گفت‌وگو می‌چرخد. چون الان نقطه‌ی حساس جامعه‌ی ما بحث گفت‌وگو است.

ما یک زمانی خوب تفکر می‌کنیم و خوب کتاب می‌نویسیم ولی وقتی می‌خواهیم کتاب بنویسیم و در یک جمع صحبت کنیم نه آن کتاب را کسی خوب می‌فهمد و نه صحبت ما را کسی خوب درک می‌کند. این یکی از مشکلات اساسی جامعه ماست، مشکلاتی که حتی بین خودمان هم دیده‌ایم. یعنی این طور نبوده که ما از جامعه برتر باشیم. ما هم به‌عنوان جزئی از جامعه دچار این مشکل بودیم. ما هم در همین جامعه بزرگ شدیم و احساس می‌کنیم این مشکلات در ما هم بوده است. اتفاقاً موقعی که در حال بحث بودیم تجربیات خودمان را گفتیم و فکر می‌کنم آن موقع خیلی به کارمان آمد.

من موضوع گزینه را مطرح و باز می‌کنم. همان‌طور که گفتیم انسان از زمانی که به دنیا می‌آید اولین ابزاری که دارد گزینه است و سعی می‌کند با گزینه خودش زندگی‌اش را به پیش ببرد. مؤلفه‌ی مشترک ما و حیوان هم همین است. مغز یک کودک انسان که تازه به دنیا آمده است، خیلی ساخت‌یافته و پیچ‌درپیچ نیست، بلکه خیلی ساده است. خیلی ساده فکر می‌کند، سعی می‌کند موضوعات دور و بر خودش را با لمس کردن درک کند، سعی می‌کند بچشد، بیشتر

بیند و از حواسش بیشتر استفاده کند. در حقیقت می‌شود گفت اولین ابزاری که انسان با آن روبرو می‌شود تا بتواند خودش را در جهان هستی رشد بدهد گزینه است. یعنی با گزینه سعی می‌کند که بتواند جهان پیرامون خودش را بهتر بشناسد و بر آن تأثیر بگذارد.

یکی از مسائلی که در مباحث علمی که در مکان‌های مذهبی مان بیشتر مطرح می‌شود این است که اصولاً باید گزینه را مدیریت کنیم، ولی آنچه بیشتر استنباط می‌شود این است که باید سرکوب شود و گزینه اصولاً دست‌وپای انسان را بسته و انسان را به گمراهی می‌کشاند. ولی این طور نیست. واقعیتش این است که گزینه ابزار انسان برای تسلط بر دنیاست. یعنی در کنار استفاده از تفکر از گزینه هم استفاده می‌کنیم تا به دنیای خودمان مسلط شویم. این تسلط به معنای سیطره نیست و من این موضوع را به معنای کنترل به کار می‌برم. گزینه‌ی انسان مثل صفحه‌ی خالی است که آهسته‌آهسته هرچه زمان پیش می‌رود شکل پیدا می‌کند و این شکل‌گیری باعث ایجاد رفتارهایی در انسان می‌شود. گاه دیده‌اید ما روی خیلی از رفتارهای خود فکر نمی‌کنیم و خیلی گزینه‌ی آن‌ها را انجام می‌دهیم و رفته‌رفته به عادت تبدیل می‌شوند. این عادت‌ها بر اساس اصول گزینه‌ی ما تنظیم می‌شود. چیزی را که بر اساس غرائز ما شکل گرفته به صورت ناخودآگاه پیاده می‌کند.

ما اینجا متوجه شدیم که یک‌سری فاکتورها و مؤلفه‌ها بر روی گزینه تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود گزینه شکل بگیرد. اولین گام مهم برای اینکه ما بتوانیم بر این فاکتورها و مؤلفه‌ها غلبه کنیم و گزینه‌ی خودمان را کنترل کرده و به‌عنوان یک ابزار از آن استفاده کنیم، شناخت درست از گزینه‌مان است. شناخت درست از گزینه تنها زمانی حاصل می‌شود که در گام اول انسان به صورت کاملاً شفاف و بدون پرده با خودش صحبت کند، یعنی بگوید من چه هستم، الان چه شرایطی دارم و چگونه دارم رفتار می‌کنم؟ این گام اساسی است که باید نقاط مثبت و منفی خودش را درست ببیند و درک کند. ما با تجربه‌ای که داشتیم نتوانستیم این کار را انجام بدهیم و در جمع سه‌نفره‌ی ما این یکی از کسری‌های بزرگ بود. علت اینکه این موضوع را عنوان می‌کنم این است که اینجا مبحث درس نیست، مبحث تجربیات است و سعی می‌کنیم آنچه را خود تجربه کرده و یاد گرفته‌ایم، عنوان کنیم.

بعد از اینکه انسان مؤلفه‌های خودش را شناخت، متوجه می‌شود که دچار یک سری عادات و الگوهای ذهنی شده است. در نتیجه در مرحله‌ی بعد باید بتواند الگوهای ذهنی و رفتارهای خودش را تغییر دهد. مرحله‌ی بسیار بسیار سختی است. ما در مباحثی که گفتیم این را تأکید کردیم. برای انسانی که می‌خواهد بر جهان خودش تسلط داشته باشد این یک امر حیاتی است یعنی باید بتواند الگوهای رفتاری خودش را مدیریت کند و تغییر بدهد. یک انسان قدرتمند به

این انسان می‌گویند؛ وگرنه ما همه انسان هستیم، ما همه دو دست و دو پا داریم، همان مغزی که من دارم با همان حجم همه دارند، یعنی مغز ما چه از لحاظ حجمی و چه از لحاظ کاری هیچ فرقی با هم نمی‌کند. پس در نتیجه در مرحله‌ی اول که مرحله‌ی غرایز است، انسانی قوی‌تر است که در این شرایط بتواند الگوی رفتاری خودش را تغییر بدهد. یعنی قابلیت این را داشته باشد که بتواند الگوی رفتاری خودش را بر اساس شرایط خود تغییر دهد. اینجا می‌توان گفت میخ اصلی کوبیده شده است. هر انسانی به جایی می‌رسد که می‌تواند غرایزش را کنترل کند و می‌تواند روی فاکتورهای خودش تأثیر بگذارد و آن‌ها را فهرست کند.

راه‌حلی را که ما ارائه کردیم این است که نوشتن بهترین راه است. اینکه بنویسید که چه هستید و چه می‌کنید؟ و چه تأثیری را بر شرایط بیرون می‌گذارید؟ البته با توجه به آن مقطع سنی که هستید. مثلاً کسی که سنش پایین‌تر است به زبان خودش و کسی که سنش بالاتر است کمی مفصل‌تر و دقیق‌تر می‌نویسد. ولی این روراستی باعث می‌شود که کمک کنیم به خودمان دروغ نگوئیم و مؤلفه‌های منفی را بشناسیم. وقتی مؤلفه‌های منفی را بشناسیم، نسبت به شرایط قبل از آن، راحت‌تر می‌توانیم آن‌ها را حذف کنیم.

اینجا به فصل مشترک و نقطه‌ی اتصال گزینه و تفکر می‌رسیم. همان‌طور که در گفت‌وگوهای قبلی در نظر گرفتیم، زمانی که ما هر آیمتی از مبحث را ارائه می‌کنیم بخش ارتباطش با فصل بعد را باید حتماً ارائه کنیم. یعنی اینکه بگوئیم گزینه با تفکر چه رابطه‌ای دارد؟ چطور از مرحله‌ی گزینه به مرحله‌ی تفکر می‌رسیم؟ الان من سعی می‌کنم مراحل ارتباطی را هم بگویم و اگر آقای امامی‌زاده می‌تواند چیزی را اضافه کنند من خوشحال می‌شوم که در این فصل مشترک بگویند. شاید من چیزی را از قلم انداخته باشم. آنچه ما در نظر گرفتیم این است که انسان از مرحله‌ی گزینه به تفکر می‌رسد. زمانی که شما می‌خواهید به شناخت برسید و آن فاکتورهای خودتان را در قسمت گزینه تغییر بدهید، یعنی می‌خواهید به یک شناخت کامل برسید. این مرحله‌ی شناخت صددرصد باید از درون تفکر رد شود. پس در نتیجه شاید بتوان گفت دومین ابزاری که به انسان کمک می‌کند تا بتواند بر جهان خودش تسلط داشته باشد، مکمل با گزینه می‌شود. یعنی این دو با همدیگر چفت می‌شوند. در صورتی که ما الان داریم این را مدیریت می‌کنیم. یعنی تفکرمان بر این منباست که این‌ها را مدیریت کنیم و به هم اتصال بدهیم. دیدگاهمان دیگر مثل سابق نیست که گزینه را سرکوب می‌کردند و بعد، از تفکر استفاده می‌کردند. از هر دوی این‌ها در کنار همدیگر می‌شود استفاده کرد و با استفاده از هر دوی این‌ها می‌توانیم بر شرایط جامعه‌مان مسلط شویم. آنچه که در مبحث گزینه داریم این است که اصولاً شرایط بیرونی بر انسان خیلی فشار می‌آورد و حرکت انسان را در زندگی تغییر می‌دهد. در نتیجه

تفکر باعث می‌شود که عجز بودن - یعنی بی‌فکری‌ای که انسان در هنگام استفاده از غرائزش دارد - از میان برود. زمانی که ما عجز هستیم، غرایز ما به شکلی منفی عمل می‌کنند و همه فکر می‌کنند که این غرایز باید سرکوب شوند.

تفکر، عجز بودن را از بین می‌برد، ما را با غرائز ما آشنا می‌کند و به راحتی می‌تواند به ما کمک کند تا دنیای پیرامونمان را بشناسیم. ما در باب عجز بودن خیلی بحث کردیم. بحثی مطرح شد در مورد اتفاقاتی که در جامعه‌ی ما می‌افتد؛ مانند بالا رفتن آمار خودکشی‌هایی که در جامعه یا دانشگاه‌ها یا در جاهای دیگر اتفاق می‌افتد. وقتی به مبحث خودکشی رسیدیم دیدیم که انسانی که به این مرحله می‌رسد، انسانی است که عجله کرده است. واقعیت هم همین بود. ما از داشته‌هایمان استفاده کردیم و از کتاب‌هایی که خواندیم به این نتیجه رسیدیم انسانی که می‌خواهد خودکشی کند انسانی است که سطح تفکرش پایین‌تر آمده و نسبت به آینده‌ی خود عجز است و دارد زود تصمیم می‌گیرد. چرا؟ چون خیلی از محققان نتیجه گرفتند که انسان زمانی که خودکشی می‌کند در نیمه‌ی راه پشیمان می‌شود و نکته‌ی جالب اینکه در حین خودکشی مثلاً در حال پرت شدن از ساختمان در رابطه با کاری که کرده تفکر می‌کند.

ما به این نتیجه رسیدیم که اگر بخواهیم عجله را از بین ببریم و به قولی سبطره‌ی خودمان را بر غریزه افزایش بدهیم، حتماً باید از دلان تفکر رد شویم تا بتوانیم قدرت تفکرمان را افزایش بدهیم. راه افزایش قدرت تفکر ما در یک چیز است: این که دوباره بیاییم و بحث کنیم و بگوئیم و بنویسیم که در گذشته، حال و آینده‌ی خودمان چه بوده‌ایم، چه هستیم و چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ من در یکی از مباحث قبلی خودم به اسم «جوامع بینش‌مند»^۱ یکی از نکاتی که مطرح کردم همین بود. یعنی برای خودمان یک سیر و یک مرحله و برنامه‌ای را در نظر بگیریم. این طرح مبحث یا طرح برنامه به ما کمک می‌کند تا ذهنمان بازتر شود. این طور نباشد که مثلاً بگوئیم تفکر می‌کنیم که الان چه کار بکنیم.

موضوع خیلی جالبی که می‌خواستیم مطرح کنم درباره‌ی همین بحث تفکر است که فکر می‌کنم به نتیجه‌گیری در این موضوع خیلی کمک می‌کند. انسان اصولاً دو سیر پیشرفت را طی می‌کند: توسعه‌ی مرحله‌ای و توسعه‌ی چشم‌اندازی. تکامل یا به صورت مرحله‌ای است یا چشم‌اندازی. تکامل مرحله‌ای به تکاملی می‌گویند که انسان هدفی را برای خودش انتخاب می‌کند. یعنی چیزی را به صورت بسیار ساده می‌خواهد. بعد چه کار می‌کند؟ او می‌گوید من

۱. اشاره‌ی مشارکت‌کننده به بحثی است که در قسمت دوم نشست بیست و دوم به عنوان مشارکت‌کننده‌ی اول با تیتراژ «جوامع بینش‌مند یا جوامع هدفمند» ارائه کرده است و در دفتر دوم «باب بگشا» در دسترس است.

برای اینکه به این هدفم برسم باید اول باید این کار را بکنم. بعد صبر می‌کنم تا بینم شرایط بیرونی چه برای من پیش می‌آورد و بر اساس شرایط بیرونی خودم را تغییر می‌دهم. ولی تفکری که الان در دنیا رایج است، تکامل یا سیر تکامل چشم‌اندازی است که باید ترسیم کنید. من هدفی دارم و می‌خواهم به چیزی برسم و در این راستا موفق باشم. الان چه ظرفیت‌هایی دارم؟ می‌خواهم چه کار کنم؟ به کجا می‌خواهم برسم؟ در طی این راه چه کارهایی را می‌خواهم انجام دهم؟ یعنی از اول تا آخر مسیر را تشخیص می‌دهم. اگر اتفاقی افتاد، برنامه‌ام را تغییر می‌دهم. ولی بدون plan پیش نمی‌روم. این خیلی مهم است، اتفاقی که ما خیلی کم روی آن فکر می‌کنیم. یعنی سیستم زندگی ما و آنچه از پدرانمان یاد گرفتیم این طور بوده که اصولاً تکامل ما تکامل‌های مرحله‌ای بوده است. می‌رویم دانشگاه درس می‌خوانیم بینیم بعد از آن چه می‌شود، می‌رویم یک کاری پیدا می‌کنم، بینیم بعد چه می‌شود و... بینید انسانی که به صورت مرحله‌ای در حال پیشرفت است اصولاً نمی‌تواند مدیریت درستی بر غرائز خودش داشته باشد. نمی‌تواند تفکر درستی داشته باشد و برای آینده‌ی خودش برنامه‌ریزی کند. این انسان چگونه می‌خواهد با خالق خودش ارتباط برقرار کند؟ خالق خودش که - به استناد آنچه آقای صابر در کلاس‌ها گفتند - بیست سال برای امتی برنامه‌ریزی می‌کند، در این بیست سال طوری برنامه‌ریزی کرده که سنگ بنای دو هزار و پانصد سال آینده جهان هستی را گذاشته است، پس قاعدتاً اگر ما بخواهیم به صورت پلکانی و مرحله‌ای تکامل پیدا کنیم، نمی‌توانیم ارتباط چندانی با خالق خودمان داشته باشیم. شاید کسی کتاب بنویسد، شاید خیلی‌ها اظهار نظر کنند، شاید ما علمای زیادی داشته باشیم؛ ولی من می‌گویم زمانی ما می‌توانیم ادعا کنیم که انسان‌هایی هستیم که با خالق خودمان در ارتباط هستیم و ملت پویایی هستیم که نتیجه بگیریم - و نتیجه‌مان به صورت علنی در کارنامه‌مان ساری و جاری باشد - که نیازی نداشته باشیم که کسی راجع به این مورد کتاب بنویسد. این چیزی است که کسی در حال قدم زدن در کنار ما هم می‌تواند به ما بگوید. و این چیزی است که ما باید تک‌تک در خود داشته باشیم. تفکر این کمک را به ما می‌کند، به شرطی که تفکر ما یک تفکر اصولی باشد. به گذشته، به حال و به آینده‌ی خودمان فکر کنیم. مولانا می‌گوید: "

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟

به کجای روم آخرت‌نالی وطم؟"

ما باید روی این بیت خوب فکر کنیم. شاید این بیت نقطه عطف تفکر است، وقتی انسان وارد مرحله‌ی تفکر شده و به این نقطه برسد، نقطه‌ی شروع موفقیتش است. یعنی ضربه‌ی موفقیت

را کوییده، به مرحله‌ای می‌رسد که شروع به کمک کردن به خودش و شروع به ساختن خودش از درون می‌کند. چون ما هنوز به مرحله‌های بیرونی نرسیده‌ایم. من موضوع را جمع می‌کنم. زمانی که شما تفکر می‌کنید، بر شرایط بیرونتان مسلط می‌شوید و سعی می‌کنید شرایط بیرون را مهار کنید. فصل مشترک تفکر با گفت‌وگو هم این است که زمانی که تفکر می‌کنیم نیاز داریم که تفکراتمان را بیان کنیم و نیز تفکرات دیگران را هم بشنویم. دیگران تفکر می‌کنند و بیان می‌کنند، ما هم تفکر می‌کنیم و بیان می‌کنیم. اگر قرار باشد شنیدنی در کار نباشد، به قولی می‌شود گفت «آب در هاون کوییدن» است. کسی صدای دیگری را نمی‌شنود. ولی اینجاست که می‌شود گفت آن فصل مشترک اتفاق می‌افتد و ما نیاز پیدا می‌کنیم تفکرات همدیگر را بشنویم که مبحث تفکر را آقای امامی‌زاده به طور کامل بیان خواهند کرد.

مشارکت‌کننده‌ی سوم: به نام خدا، با سلام خدمت دوستان. تشکر می‌کنم از آقای صابر که این فرصت را در اختیار ما قرار دادند. می‌خواستم گفت‌وگو را به‌عنوان یکی از بحران‌های موجود در جامعه‌ی خودمان بیان کنم. به نظر من گفت‌وگو در حال حاضر مقوله‌ی واقعاً ارزشمندی است. ما بحران زیادی در جامعه داریم که باید بشناسیم و تا آنجا که می‌توانیم مدیریت کنیم. من گفت‌وگو را در مرحله‌ی اول به‌عنوان یک بحران در جامعه می‌بینم. گفت‌وگو به ظاهر جاری و ساری است، ما باید فکر کنیم ببینیم مقصودمان از آن واقعاً چیست؟ آیا فقط حرف زدن و صحبت کردن است؟ آیا فقط شنیدن است؟ یا اینکه مجموعه‌ای از این‌هاست؟

کلاً نوع بشر برای ارتباط برقرار کردن نیاز به گفت‌وگو دارد. گفت‌وگو در قالب مرسومش گفت‌وگوی کلامی است. ولی در یک سیطره‌ی بیشتر، هر ارتباطی را می‌شود گفت‌وگو حساب کرد. به‌عنوان مثال انسان خودش می‌تواند با نگاه کردن یا با حرکات و اعمالش نوعی گفت‌وگو برقرار کند. به هر حال گفت‌وگو یک حالت اعتلا یافته‌ی ارتباط است. در بحثی که داشتیم با توجه به بحران‌هایی که از دیدگاه‌های مختلف می‌شود به آن نگاه کرد، تلاش کردیم در راستای کار جمعی، گفت‌وگو را هم به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های استوری‌برد بگنجانیم و روی آن بحث کنیم. لذا گفت‌وگو می‌تواند ابزار باشد، و نیز می‌تواند هدف باشد. یعنی گفت‌وگو به‌تهایی ممکن است بدون هیچ هدفی و فقط به‌عنوان یک گفت‌وشنود بین دو نفر یا بین جوامع، یا به‌صورت گسترده‌تر بین کشورها و حکومت‌های مختلف صورت بگیرد و خیلی هم نتیجه‌ی خاصی ندهد.

امروزه در جامعه‌ی ما در سطحی‌ترین و قشری‌ترین لایه تا موارد آکادمیک گفت‌وگو صورت می‌گیرد. ولی گفت‌وگوی مؤثری که مدنظر اخص است، به نظر من نتیجه‌ی خاصی نمی‌دهد.

گفت‌وگو می‌تواند هم ساده باشد و هم پیچیده. فرآیند پیچیده این است که آدم از قبل مسیر خودش را مدنظر قرار بدهد. اصولاً اگر از لحاظ جامعه‌شناختی نگاه کنیم، گفت‌وگو در جامعه می‌تواند یا تحقیقاتی باشد و یا تصادفی و بدون برنامه؛ مانند اینکه دو نفر همدیگر را ببینند و گفت‌وگو کنند یا اینکه بر روی یک موضوع مشخصی و خاص با اطلاعات قبلی و برنامه‌ریزی شده گفت‌وگو کنند که قطعاً آن گفت‌وگویی که برای انجام آن برنامه‌ریزی شده، نتیجه و محصول عمیق‌تری می‌دهد.

منظور از گفت‌وگو هر واکنشی است که ممکن است در جامعه با یک محرک خاصی برانگیخته شود. می‌تواند کنشی باشد که در مقابل آن واکنشی صورت می‌گیرد یا عکس‌العمل معطوف به عمل باشد یا اینکه کلامی و فقط در حد یک گفت‌وشنود باشد. در بحث «باب‌بگشا» بیشتر از دید بحرانی است که به نظر من در رابطه‌ی انسان با خدا وجود دارد. گفت‌وگو در سطح جامعه و در بین انسان‌ها جاری است. این بحران در پایین‌ترین سطحش بحرانی است که نوع انسان با خدا دارد. قرار شده که ما در این بحث‌ها الگویی بگیریم. از روش و منشی که خدا و آن چهار متن اصلی - انسان، تاریخ، هستی و کتاب - در راه اعتلا و رابطه‌ی بهینه‌شده‌مان با خدا به ما داده‌اند، استفاده کنیم. این هم قابل ذکر است که خود خدا واقعاً نشان داده چه در هستی و چه در سیر تاریخ و به خصوص در کتاب، تأکید «او» بر گفت‌وگو است. من بررسی‌ای اجمالی روی قرآن داشتم که البته خیلی مدل پژوهشی نبوده و می‌خواهم بیشتر از تجربیات و دیدی که نسبت به گفت‌وگو و دریافتی که من از کتاب‌ها داشتم خلاصه‌ای ارائه بدهم.

اگر دقت کنید گفت‌وگو در قرآن در جاهای مختلف و به بهانه‌های مختلفی مطرح شده است. این گفت‌وگو ممکن است شرح حال یا بیان خود خدا نسبت به پیامبر باشد، ممکن است بین پیامبر و قومش، بین پیامبر و شیطان، یا بین شیطان و بنده باشد. نفس گفت‌وگو مهم است و مضامینش در اینجا خیلی مدنظر نیست. من تأکیدم این است که از بحث اول، ما ابراهیم را نماینده‌ی خودمان فرض کردیم. طبق بحث‌های اولیه‌ای که داشتیم ابراهیم نماینده‌ی ماست و اینک ما پیرو ابراهیم. حالا باید ببینیم ما باید چه الگویی از ابراهیم در این زمینه بگیریم؟ باید ببینیم چگونه گفت‌وگو می‌کرد؟ با مراجعه به منبع در دسترس و قابل‌تورقی که داریم، این‌ها را می‌شود در حد مشاهده بررسی کرد و تحقیق بیشتری روی آن داشت. با توجه به آیاتی که در سوره‌ی ابراهیم است، همان‌طور که در جلسات گذشته یکی از دوستان به این گفت‌وگو اشاره داشت، از آن استفاده می‌کنم. در تعبیراتی که در سوره‌ی ابراهیم آمده، یک سوم آیات گفت‌وگویی خدا و ابراهیم و پیام‌های آن است.

طبق برآیند صحبت‌هایی که آقای صابر داشتند، در تمام آیات، ابراهیم فردی مشاهده‌گر بود و واقعاً دقت می‌کرد. یک دینامیسمی داشت و پی‌گیر بود. خواسته‌هایی داشت که در قالب گفت‌وگو با خدا مطرح می‌کرد. یکی از راه‌های مشاهده کردن، خود گفت‌وگو و سؤال و جواب کردن و صحبت کردن و شنیدن است. ابراهیم بارها گفت‌وگو را تجربه کرده، دوران نوجوانی با مادرش، بعد در حین رشد و جوانی با ماه و طبیعت و خورشید مناظراتی داشته و من این‌ها را در قالب گفت‌وگو می‌بینم. دریافت‌ها و سؤالاتی که برایش پیش آمده را بارها مشاهده کرده است. البته این معنای گفت‌وگو خیلی گسترده‌تر و توسعه یافته‌تر است، ولی در مرحله‌ی بعد دیدگاه خودش را در مورد این‌ها خیلی جزئی‌تر بیان می‌کند. موقعی که از زندان می‌آید و مورد اتهام واقع شده، یک دیالوگ کیفی با نمرود دارد و اظهار می‌کند پروردگار من کسی است که می‌میراند و زنده می‌کند. این شروع دیالوگ‌های جدید است. نمرود هم مقابله‌به‌مثل می‌کند و می‌گوید من هم می‌توانم همین کار را بکنم. و یک زندانی محکوم به مرگ را آزاد می‌کند و فرد بی‌گناهی را می‌کشد. بعد وارد فاز دوم می‌شود و در موضع مدیریت هستی می‌ایستد. یعنی موضعی که فراتر از موضع اول است. می‌گوید پروردگار من آفتاب را از شرق برمی‌آورد و در غرب فرومی‌برد. اگر تو خدایی آفتاب را از مغرب برآورد.^۱

در اینجاست که نمرود با آن سطح دریافتی که داشته، خلع سلاح می‌شود؛ یعنی گفت‌وگو و دیالوگی بین ابراهیم با نمرود حاصل می‌شود و اینجاست که به نظر من گفت‌وگو تأثیر خودش را می‌گذارد. این یک کار صرفاً رادیکال و عمل‌گرایانه نیست و این گفت‌وگو در همین حد می‌تواند خیلی تأثیرگذار باشد. در فاز خیلی بالایی آن می‌شود به آن گفت‌وگوی خودی و ناخودی گفت و در جامعه در سطح پایین‌تر هم اثرات خودش را به صورت مشهود می‌گذارد. کما این که در این زمینه تجربیاتی داشتیم.

ابراهیم مناظره‌ای هم با نمرود دارد. چون مناظره را هم می‌شود نوعی گفت‌وگو حساب کرد. زیرمجموعه‌ای از گفت‌وگو با هدفمندی و با قصد قبلی و به صورت کامل برنامه‌ریزی شده است. در مناظره انسان می‌داند که نتیجه می‌گیرد و طرفش قانع می‌شود. ولی در انواع گفت‌وگو شاید منظور فقط به اشتراک گذاشتن داده‌ها و اطلاعات انسان با طرف مقابلش باشد و به قصد غلبه کردن و پیروزی بر طرف مقابلش نباشد.

ابراهیم گفت‌وگویی با آزر و قومش دارد که آن هم می‌تواند یک گفت‌وگوی کیفی باشد. او می‌گوید این چیزهایی که می‌پرستید چیست؟ یعنی فقط با طرح سؤال آزر و قومش را تا حد

۱. این دیالوگ در آیات ۲۵۸ و ۲۶۰ سوره‌ی بقره منعکس شده است.

بالایی مجاب می‌کند و آن‌ها نمی‌توانند استدلالی بیاورند که قابل قبول باشد. اشاره می‌کنند ما اجداد و نیاکان خود را پرستنده این تخته‌سنگ‌ها یافتیم.^۱ ابراهیم در مراحل مختلفی که خواسته‌های خودش را با خدا مطرح می‌کند، واقعاً بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌کاری نیازی که داشته را با خدا در میان می‌گذارد و این خود می‌تواند الگوی خوبی باشد. یعنی امکان دیالوگ در رفاقت خیلی بیشتر است و خیلی نتیجه‌ی بالاتر و بازده بیشتری دارد.

مراحلی که برای ابراهیم حاصل شده و پاسخ‌هایی که از طرف خدا به او داده می‌شود، سیر تعالی را ایجاد می‌کند. آن پلکان به صورت یک گفت‌و شنود در مناظره و به شکل توسعه یافته در جریان کلام و بیانش کاملاً مشهود است. همان‌طور که آقای صابر گفتند، سطح برخورد‌های ابراهیم با خدا به صورت پله‌پله و مرحله‌بندی شده بود؛ نه اینکه یک پله بالا بیاید و ده پله جا بگذارد یا اتفاقی و تهاجمی شروع کند. نفس گفت‌وگو و آن خواسته‌هایی که ابراهیم با خدا مطرح کرد، واقعاً یک‌به‌یک ردوبدل می‌شود و در آخر منجر به نتیجه می‌گردد.

در بحث ابراهیم، قطعاً تمام مراحل بدون خطا نبود. اما منجر به کسب درک شهودی ابراهیم از خدا و توانایی‌های خودش با توجه به سبک برخوردی که خدا با ابراهیم داشت، شد. یعنی مسئله به نظر من نمی‌تواند مختص ابراهیم باشد و برای هر انسانی می‌تواند قابل استفاده و الگو برداری باشد. موسی هم گفت‌وگو‌هایی با قومش، با هارون و با خدا داشته و این گفت‌وگو‌ها می‌تواند یک تلنگر و جرعه‌ای برای ما باشد. در جامعه‌ی امروز ما گفت‌وگو واقعاً مغفول مانده و یکی از بحران‌های ما بحران فقدان گفت‌وگو است. به نظر من خیلی از بحران‌ها با گفت‌وگو حل می‌شود و یکی از ساده‌ترین و بدون دردسرتین راه‌حل‌ها است. فقط کافی است هر کداممان به خودمان مراجعه کنیم. یکی از آثاری که گفت‌وگو دارد این است که می‌تواند آستانه‌ی تحمل را بالا ببرد. ممکن است ما با یک گفت‌وگوی خیلی تند و پرخاش‌گرانه از کوره در برویم. من خودم این [بالا رفتن آستانه‌ی تحمل] را خیلی تجربه کرده‌ام و نتیجه‌اش برای خودم واقعاً مثبت بوده است. تا آنجا که در رابطه‌ی من با دوستان - حتی دوستانی که پیش از آن هیچ آشنایی قبلی نداشتیم - منجر به اتفاقات خیلی خوشایندی شده و آغاز گفت‌وگو تبدیل به تفاهم و اشتراکاتی شده است.

من از کتابی که نکات خاصی درباره‌ی گفت‌وگو داشت استفاده کردم. آنجا ذکر کرده بود که تنها با ردوبدل کردن اطلاعات و داده‌های یکدیگر، تفاهم و هم‌فکری بین انسان‌ها به وجود نمی‌آید. محصول نهایی ما و خدا می‌تواند چنین چیزی باشد. اگر ما تنها خدا را ناظری بدانیم که آن بالا و در دوردست و دست‌نیافتنی است، امکان گفت‌وگو سخت می‌شود. پی بردن به

۱. این گفت‌وگو در آیات ۵۲ تا ۵۶ سوره‌ی انبیاء روایت شده است.

کنه گفت‌وگو یکی از آن حلقه‌های مفقوده‌ای است که به نظر من باید به دنبال آن رفت و ریسمان را رها نکرد. با ردوبدل کردن اطلاعات گفت‌وگو حاصل نمی‌شود. گفت‌وگو، رسیدن مشترک به بصیرتی بر سر بارور شدن هوش جمعی است. هوش جمعی هم ممکن است بین دو نفر یا در یک جامعه‌ی گسترده‌تر باشد یا اینکه در نهایت بین انسان و خدا باشد که به راحتی می‌شود آن را تمرین کرد.

مطابق آنچه من از کتاب فوق راجع به گفت‌وگو درک کردم، گفت‌وگو می‌تواند شرایط خاصی داشته باشد. [این کتاب] ده شرط اساسی را برای آن گفته که من به صورت تیتروار آن‌ها را یادآوری می‌کنم. اولین شرط اساسی گفت‌وگو به صورت سازنده می‌تواند این باشد که انسان «موضع یادگیرنده» داشته باشد و موضع مجاب کردن طرف مقابل را نداشته باشد.

مرحله‌ی دوم «احترام کامل و متقابل» در گفت‌وگو است. همچنین «آمادگی و باز بودن ذهن برای گفت‌وگو» در مرحله‌ی دریافت می‌تواند در تبادل اشتراکات و بسته نبودن ذهن بسیار اثرگذار باشد. مورد بعدی «از دل سخن گفتن» است. گاه گفت‌وگوهایی در رسانه‌ها و جاهای مختلف توسط خیلی از بزرگان و نوادر می‌بینیم که از دل سخن نمی‌گویند یا تظاهر به گفت‌وگو می‌کنند. سخن کسی که از دل بر نیاید نمی‌تواند خیلی تأثیر داشته باشد. فاکتور پنجم «شنیدن» است. در گفت‌وگو شنیدن نیمی از گفت‌وگو را تشکیل می‌دهد. تجربه‌ی من از جامعه‌ی ایران این است که یکی از نشانه‌ها و نمادهای مشخصه‌اش پرحرفی و سخن گفتن یک‌طرفه است. در حالی که شنیدن است که خیلی اهمیت دارد. گام بعدی «طمانینه و پرهیز از شتاب» است. شتاب در گفت‌وگو می‌تواند خیلی بازدارنده باشد. خیلی از موانع و عکس‌العمل‌ها به خاطر این است که انسان‌ها با فرضیه‌های قبلی به سراغ گفت‌وگو می‌روند. در گفت‌وگوهای برنامه‌ریزی شده این فرضیات را تا حد قابل توجهی به حال «تعلیق» در می‌آوریم و بعد فرضیات دیگری را می‌شنویم و آنچه را داریم، ارائه می‌کنیم. بعد یا می‌توانیم اثبات کنیم و یا با توجه به فرضیات طرف مقابل تغییرش می‌دهیم. یعنی باید یک حالت انعطاف‌پذیر به آن بدهیم.

عامل هشتم عامل «حمایت خلاق» است که می‌تواند تأثیرگذار باشد. نهم «جویندگی» در گفت‌وگو است. در خیلی از مکان‌ها و زمان‌ها گفت‌وگو نمی‌تواند خیلی مؤثر باشد و شاید فقط برای گذراندن وقت باشد و می‌تواند در دسته‌ی گفت‌وگوهای تصادفی استفاده شود. در اتوبوس، مترو یا هر جایی که اتلاف وقت هست، مانند حاشیه‌ی سمینارها و... این‌ها می‌تواند کلیدهایی برای جویندگی یا برای فهم و دریافت چیزهای جدید باشد. آخرین عامل، «نظاره کردن» به کسی است که گفت‌وگو می‌کند؛ اعم از گوینده و شنونده. نگاه متقابل می‌تواند خیلی در فرایند گفت‌وگو تأثیر بگذارد.

بحثم را با یک شعر از مولانا به پایان می‌برم:

حمله ذرات عالم در نهان
باتومی کویند روزان و شبان
ما سبیم و بصیریم و خوشیم
باشان احرمان مانا خوشیم

مشارکت‌کننده‌ی دوم: دوستان عزیز، ان‌شاءالله ما ادامه‌ی مباحث استوری‌بردمان را در جلسات آینده زیر نظر استاد صابر خدمتتان ارائه خواهیم کرد. بعد از تکمیلشان من خودم شخصاً خدمت آقای صابر می‌گویم که کدام بخش‌ها را آماده کرده‌ایم. ان‌شاءالله در هر جلسه سه یا چهار بخش را ارائه می‌دهیم و سعی می‌کنیم هم اجمالی باشد که وقت عزیزان گرفته نشود و هم اینکه مفید باشد تا دوستان بتوانند استفاده کنند. فقط در انتها بگویم که فصل مشترک بحث گفت‌وگو با تفاهم این است که نتیجه‌ی آنچه که می‌خواهیم از گفت‌وگو بگیریم ایجاد تفاهم و فصول مشترک بین افراد است. سپاسگزارم.

